لوح مبارک

خطاب به :

شیخ محمّد تقی مجتهد اصفهانی

معروف به نجفی

لجنهٔ نشر آثار امری بلسانهای عربی و فارسی

لانگنهاین - ۱۳۸ بدیع

نشر اوّل



الحمدلله الباقی بلا فناء والدائم بلا زوال و القائم بلا انتقال
المهیمن بسلطانه والظاهر بآیاته والباطن باسراره الذی بامره ارتفعت رایة
الکلمة العلیا فی ناسوت الانشاء و نصب علم یفعل ما یشاء بین الوری هو الذی

أظهر أمره لهداية خلقه وأنزل آياته اظهاراً لحجّته وبرهانه وزيّن ديباج كتاب الانسان بالبيان بقوله: «الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البيان.» لا إله إلّا هو الفرد الواحد المقتدر العزيز المنّان النّور السّاطع من أفق سماء العطاء، والصّلاة المشرقة من مطلع ارادة الله مالك ملكوت الأسماء على الواسطة الكبرى والقلم الأعلى الّذي جعله الله مطلع أسمائه الحسنى ومشرق صفاته العليا وبه أشرق نور التّوحيد من أفق العالم وحكم التّفريد بين الأمم الّذين أقبلوا بوجوه نوراء إلى الأفق الأعلى واعترفوا بما نطق به لسان البيان في ملكوت العرفان الملك والملكوت والعظمة والجبروت لله المقتدر العزيز الفيّاض.

يا أيّها العالم اسمع نداء المظلوم انّه ينصحك لوجه الله ويعظك بما يقرّبك إليه في كلّ الأحوال انّه هو الغنيّ المتعال.

اعلم انّ الآذان خلقت لاصغاء النّداء في هذا اليوم الّذي كان مذكوراً في الكتب والزّبر والألواح. في أوّل الأمر طهّر نفسك بماء الانقطاع وزيّن رأسك باكليل التّقوى وهيكلك بطراز التّوكّل على الله ثمّ قم عن مقامك مقبلاً إلى البيت الأعظم مطاف من في العالم من لدن مالك القدم وقل الٰهي الٰهي ومقصودي

ومعبودی وسیدی وسندی وغایة املی ورجائی ترانی مقبلاً الیک ومتمسکاً بحبل
جودک ومتشبثاً بذیل عطائک ومعترفاً بتقدیس نفسک وتنزیه ذاتک مقراً بوحدانیتک
وفردانیتک اشهد انک انت الفرد الواحد الاحد الصمد ما اتخذت لنفسک شریکاً
فی الملک ولا نظیراً فی الارض قد شهدت الکائنات بما شهد به لسان عظمتک
قبلها انک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت مقدساً عن ذکر عبادک ومتعالیاً
عن وصف خلقک ای رب تری الجاهل قصد بحر علمک والعطشان کوثر بیانک
والذلیل خباء عزک والفقیر کنز غنائک والسائل مشرق حکمتک والضعیف مطلع
قدرتک والمسکین سماء کرمک والکلیل ملکوت ذکرک اشهد یا الهی وسلطانی
بانک خلقتنی لذکرک وثنائک ونصرة امرک وانی نصرت اعدائک الذین نقضوا
عهدک ونبذوا کتابک وکفروا بک وبآیاتک آه آه من غفلتی وخجلتی وخطیئتی و
جریرتی التی منعتنی عن الورود فی طمطام بحر احدیتک وقمقام یم رحمتک فآه آه
ثم آه آه من سوء حالی وکبر عصیانی قد اظهرتنی یا الهی لاعلاء کلمتک واظهار امرک
ولکن غفلتی منعتنی واحاطت بی بحیث قمت علی محو آثارک وسفک دماء اولیائک
ومطالع آیاتک ومشارق وحیک ومخازن اسرارک ای رب ای رب
ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب ای رب

اشهد بظلمی سقطت اثمار سدرة عدلک و بنار عصیانی احترقت افئدة المقربین من خلقک
و ذابت اکباد المخلصین من عبادک فآه آه من شقوتی فآه آه من ظلمی فآه آه من بعدی
و غفلتی و جهلی و ذلتی و اعراضی و اعتراضی کم من ایام فیها امرت عبادک و اولیائک
علی حفظی و انی امرتهم بضرک و ضر امنائک و کم من لیال فیها ذکرتنی بفضلک و دللتنی
الی صراطک و انی اعرضت عنک و عن آیاتک وعزتک یا امل الموحدین
و رجاء افئدة المنقطعین لا اجد لنفسی دونک معیناً و لا سواک سلطاناً و لا ملجأً و
لا ملاذاً فآه آه اعراضی احرق ستر عصمتی و اعتراضی شق حجاب حرمتی یا لیت
کنت تحت اطباق التراب و ما ظهر سوء اعمالی بین عبادک ای رب تری العاصی
اقبل الی مطلع عفوک و عطائک و جبل الظلم اراد سماء رحمتک و غفرانک فآه آه جریراتی
العظمی منعتنی عن التقرب الی بساط رحمتک و خطیئاتی الکبری ابعدتنی عن ساحة قربک
انا الذی فرطت فی جنبک و نقضت عهدک و میثاقک و ارتکبت ما ناح به سکان
مدائن عدلک و مطالع فضلک فی بلادک اشهد یا الهی انی ترکت اوامرک و اخذت
اوامر نفسی و نبذت احکام کتابک و اخذت کتاب هوای فآه آه کلما زادت شقوتی
زاد حلمک و کلما اشتعلت نار عصیانی سترها عفوک و فضلک وعزتک یا مقصود العالم
و محبوب الامم صبرک غرنی و اصطبارک شجعنی تری یا الهی عبراتی من خجلتی و زفراتی

من غفلتی وعظمتک لا اجد لنفسی مقرّاً الّا ظلّ بساط کرمک ولا مهرباً الّا تحت قباب
رحمتک ترانی فی بحر الیأس والقنوط بعد ما اسمعتنی کلمة لا تقنطوا وعزّتک ظلمی قطع
حبل أملی وعصیانی سوّد وجهی امام کرسیّ عدلک ای ربّ تری المیّت مطروحاً
لدی باب عطائک ویستحیی ان یطلب کوثر عفوک من ید فضلک قد اعطیتنی لساناً
لذکرک وثنائک وانّه نطق بما ذابت به اکباد المقرّبین من اصفیائک واحترقت
افئدة المخلصین من اهل حظائر قدسک واعطیتنی بصراً لمشاهدة آثارک وملاحظة آیاتک
ومظاهر صنعک وانّی نبذت ارادتک وعملت ما ناح به المخلصون من خلقک والمنقطعون
من عبادک واعطیتنی سمعاً لاسمع به ذکرک وثنائک وما انزلته من سماء کرمک وهواء
ارادتک فآه آه انّی ترکت امرک وامرت عبادک بسبّ امنائک واولیائک
وعملت امام کرسیّ عدلک ما ارتفعت به زفرات الموحّدین والمخلصین من اهل
مملکتک لم أدر یا الهی ایّ عصیانی اذکره تلقاء امواج بحر جودک وایّ خطائی انطق
به عند تجلّیات انوار شموس مواهبک والطافک اسألک فی هذا الحین باسرار
کتابک وما کان مکنوناً فی علمک وباللئالی المستورة فی اصداف عمّان رحمتک ان
تجعلنی من الّذین ذکرتهم فی کتابک ووصفتهم فی الواحک هل قدّرت لی یا الهی
بعد هذا الحزن من سرور وبعد هذا القبض من بسط وبعد هذا العسر من یسر

فآه آه قد جعلت المنابر لذکرک وارتفاع کلمتک واظهار امرک واني ارتقيت اليها لاعلاء نقض عهدک والقيت علی العباد ما ناح به اهل سرادق عظمتک وسکّان مدائن علمک کم من اوقات انزلت فيها مائدة بيانک من سمآء عطائک واني کفرت بها وکم من احيان دعوتني فيها الی فرات رحمتک واني اعرضت عنه بما اتّبعت النفس والهوی وعزّتک لم ادر من ای ذنب استغفرک واتوب اليک ومن ای ظلم ارجع الی بساط جودک وساحة کرمک قد بلغت جريراتي وخطيئاتي مقاما عجز المحصون عن احصائها والمحرّرون عن تحريرها اسألک يا مبدل الظلمة بالنّور ومظهر الأسرار في الطّور ان تؤيدني في کلّ الاحوال علی التوکل عليک وتفويض الأمور اليک ثمّ اجعلني يا الهي راضيا بما رقم من قلم قضائک ويراعة تقديرک انّک انت المقتدر علی ما تشاء وفي قبضتک زمام من في السّموات والارضين لا اله الّا انت العليم الحکيم .

يا شيخ اعلم انّ مفتريات العباد واعراضهم واعتراضهم لا تضرّ من تمسّک بحبل العناية وتشبّث باذيال رحمة مالک البريّة لعمر الله انّ البهاء ما نطق عن الهوی قد انطقه الّذي انطق الاشياء بذکره وثنائه لا اله الّا هو الفرد الواحد المقتدر المختار .

صاحبان ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره و صدور منشرحه صدق
را از کذب بشناسند و تمیز دهند این مناجات را که از لسان مظلوم جاری شده قرائت
نمائید و بقلب فارغ و سمع طاهر مقدس در آن تفکر فرمائید شاید نفحات انقطاع را بیابید
و برجه و عبار رحم کنید :

مقصودا کریما رحیما جانها از تو و اقتدارها در قبضه قدرت

الهنا معبودا تو هر که را بلندی از افلاک بگذرد و بمقام ورفعناه مکاناً علیا
رسد و هر که را بلند از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر پروردگارا باتباه کاری
و گناه کاری و عدم پرهیزکاری بمقعد صدق طلبیم و لقاء اولیائت را میجوئیم امر امر تو
و حکم آن تو و عالم قدرت زیر فرمان تو هر چه کنی عدل صرف است بل فضل محض
یک تجلی از تجلیات اسم رحمانت رسم عصیان را از جهان براندازد و محو نماید و یک نسیم
از نسائم یوم ظهورت عالم را بخلعت تازه مزین نماید ای توانا ناتوانان را توانائی
بخش و مردگان را زندگی عطا فرما شاید ترا بیابند و بدریای آگاهیت راه یابند و
بر امرت مستقیم مانند اگر از لغات مختلفه عالم عرف ثنای تو متضوع شود همه محبوب جان
و مقصود روان چه تازی چه پارسی اگر از آن محروم ماند قابل ذکر نه چه الفاظ چه معانی

ای پروردگار از تو میطلبم کل را راه نمائی و هدایت فرمائی توئی قادر و توانا و عالم و بینا

نسأل الله ان یؤیدک علی العدل و الانصاف و یعرّفک ما کان مستوراً عن العیون والابصار انّه هو العزیز المختار .

مستدعا آنکه در آنچه ظاهر شده تفکّر نمایند و بعدل وانصاف تکلّم فرمایند شاید تجلیات انوار آفتاب صدق وصفا پرتو افکند و از تاریکی نادانی نجات بخشد و عالم را بنور دانائی روشن فرمایند این مظلوم مدارس نرفته مباحث ندیده لعمری انّی ما اظهرت نفسی بل الله اظهرنی کیف اراد در لوح حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی این کلمات از لسان مظلوم جاری:

یا سلطان انّی کنت کاحد من العباد و راقداً علی المهاد مرّت علیّ نسائم السّبحان وعلّمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنّدا بین الارض والسّماء بذلک ورد علیّ ما ذرفت به دموع العارفین ما قرأت ما عند النّاس من العلوم و ما دخلت المدارس فسأل المدینة الّتی کنت فیها لتوقن بانّی لست من الکاذبین هذه ورقة حرّکتها ارياح مشیّة ربّک العزیز الحمید هل لها استقرار عند هبوب ارياح عاصفات لا و مالک الاسماء والصّفات

بل تحرّکها کیف ترید لیس للعدم وجود تلقاء القدم قد جاء أمره المبرم و انطقنی بذکره بین العالمین انّی لم اکن الّا کالمیت تلقاء امره قلّبتنی ید ارادة ربّک الرّحمن الرّحیم.

حال بهتر آنکه احباب خود را بماء انقطاع که از معین قلم اعلی جاری شده طاهر نمایند و لوجه الله در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده و یا نازل گشته تفکّر کنند و بعد بحکمت و بیان در اخماد نار ضغینه و بغضاء که در قلوب احزاب عالم مکنون است بقدر مقدور ساعی و جاهد شوند مقصود از ارسال رسل و انزال کتب معرفة الله و الفت و اتحاد عباد بوده حال ملاحظه میشود شریعت الهی را سبب و علّت بغضاء و عناد نموده اند زهی حسرت و ندامت که اکثری بما عندهم متمسّک و مشغول و از ما عند الله غافل و محجوب.

قل الهی الهی زیّن رأسی باکلیل العدل و هیکلی بطراز الانصاف انّک انت مالک المواهب و الالطاف عدل و انصاف دو حارسند از برای حفظ عباد و از این دو کلمات محکمهٔ مبارکه که علّت صلاح عالم و حفظ امم است ظاهر گردد در یکی از الواح از قلم مظلوم این کلمات جاری حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده یعنی مشارق امر و مخازن لآلی علم او چه که الله تعالی غیب مکنون مستور

عن الانظار انظروا ما انزله الرحمن فی الفرقان : « لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر . » الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضا ننمایند این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده .

ای اهل بها

کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبًّا لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلای عقیم نجات بخشد در محاربه واقعه بین دولتین ملاحظه نمائید طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار از قریه‌ها کان لم یکن ملاحظه شد مشکاة بیان را این کلمه بمثابه مصباح است :

ای اهل عالم همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد و مودّت و اتفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منوّر سازد حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیت فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر می آید و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی

علمای ایران گاهی بلسان شریعت و هنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قصوی ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیداً ای احبّای الهی با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید و بنمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والّا او را باو گذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذاب قلوب است و مائدهٔ روح و بمثابهٔ معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی مقصود از علما در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر بلباس علم می آرایند و در باطن از آن محروم در ذکر این مقام در لوح حضرت سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکنونه که باسم صحیفهٔ فاطمیه صلوات الله علیها از قلم اعلی ظاهر ذکر میشود :

ای بی وفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده اید مثل شما مثل ستارهٔ قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار منست و همچنین میفرماید :

ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بدست صرّاف ذائقهٔ احدیه

افتد قطره‌ای از آن را قبول نفرماید. تجلّی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود ولکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بی‌منتهی در میان. و همچنین میفرماید :

بسا سحرگاهان که تجلّی عنایت من از مشرق لامکان بمکان تو آمد

ای پسر دنیا و ترا در بستر راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی بمقرّ عزّ نورانی رجوع نمود و در مکامن قرب نزد جنود قدس اظهار نداشتم و خجلت ترا نپسندیدم. و همچنین میفرماید :

دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو مرور نمود و ترا در فراش

ای مدّعی غفلت خفته یافت و بر حال تو گریست و بازگشت.

امّا علمائی که فی الحقیقه بطراز علم و اخلاق مزیّنند ایشان بمثابه رأسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای اُمم. لازال هدایت عباد بآن نفوس مقدّسه بوده و هست. نسأل الله ان یُوفّقهم علی ما یحبّ و یرضی انّه هو مولی الوری و ربّ الآخرة و الاولی.

یا شیخ انّا سمعنا انّک اعرضت عنّا و اعترضت علینا حیث امرت النّاس بسبّی و افتیت علی سفک دماء العباد

للّه درّ من قال : «طوعاً لقاضٍ اتی فی حکمه عجباً

افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم»

براستی میگویم آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوب جان است و مقصود روان
سمّ مهلک در سبیلش شهدیست فائق و عذابش عذبیست لائق

در لوح حضرت سلطان ذکر شده و نفسه الحق لا اجزع من البلایا
فی سبیله و لا من الرزایا فی حبه قد جعل الله البلاء غادیة
لهذه الدسکرة الخضراء و ذبالة لمصباحه الذی به اشرقت الارض والسماء اقبل بقلبک
الی شطر کعبة الله المهیمن القیوم ثم ارفع یدیک باستقامة ترتفع بها ایادی الممکنات
الی سماء فضل الله رب العالمین ثمّ وجه الیه بتوجه تتوجه به الکائنات الی افقه المشرق المنیر
وقل ای ربّ ترانی مقبلاً الی سماء جودک و بحر عطائک و معرضاً عن دونک اسئلک
بتجلیات نیر ظهورک فی الطور و باشراقات شمس فضلک من افق اسمک الغفور ان تغفر
لی وارحمنی ثم اکتب لی من قلمک الاعلی ما یرفعنی باسمک فی ناسوت الانشاء .
ای ربّ وفقنی علی التوجه الیک و اصغاء نداء اولیائک الذین ما اضعفتهم قوة العالم و
ما منعتهم سطوة الامم اقبلوا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فی السموات والارضین .

یا شیخ ترا میگویم ختم رحیق مختوم باسم قیوم برداشته شد خود را محروم منما از مظلوم لوجه الله میگوید تو هم لوجه الله در آنچه نازل شده و ظاهر گشته تفکر نما شاید از فیوضات فیاض حقیقی در این یوم مبارک نصیب بردار و محروم نمانی لیس هذا علی الله بعزیز آدم خاکی از کلمهٔ الهی عرشی شد و صیاد ماهی دارای حکمت ربانی گشت حضرت ابوذر راعی غنم بود سید امم شد.

یا شیخ امروز روز علوم و فنون ظاهره نبوده و نیست چه که ملاحظه شد نفسی که بیک کلمه از آن علوم آگاه نه بر کرسی عقیان در صدر مجلس عرفان مستوی و صاحب علوم و دارای فنون محروم مقصود از این علوم علومی است که از لفظ ابتدا شود و بلفظ منتهی گردد ولکن علومی که اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایش عباد است عند الله مقبول بوده و هست لو تسمع ندائی تدع ما عندک و تتوجه الی مقام ماج فیه بحر الحکمة والبیان و هاج عرف عنایة ربک الرحمن در این مقام نظر آمد فی الجمله از امور گذشته ذکر شود شاید سبب ظهور عدل و انصاف گردد این مظلوم در ایامی که حضرت سلطان ایده الله ربه الرحمن عزم توجه باصفهان نموده اذن حاصل گشته قصد زیارت بقاع مقدسهٔ منورهٔ ائمه صلوات الله علیهم نموده و بعد از رجوع نظر بگرمی هوای دارالخلافه و شدت آن بلواسان رفتیم و بعد از توجه

حکایت حضرت سلطان ایّده الله تبارک و تعالی واقع و در آن ایّام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را لعمر الله ابداً داخل آن امر منکر نبوده‌ایم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت مع ذلک ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایّام مقرّ سلطنت بود سر برهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه که یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با جمعی از میرغضبان و فرّاشان ما را بردند و چهار شهر در مقامی که شبه و مثلی نداشت مقرّ معیّن نمودند امّا سجن که محلّ مظلوم و مظلومان بود فی الحقیقه دخمهٔ تنگ تاریک از آن افضل بود و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پلّه سراشیب گذشتیم و بمقرّی که معیّن نموده بودند رسیدیم امّا محلّ تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفر از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده مع این جمعیّت محلّی منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روایح منتنه‌اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش الله یعلم ما ورد علینا فی ذلک المقام الانتن الاظلم و در ایّام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکّر مینمودیم که مع علوّ و سموّ و ادراک آن حزب آیا چه شده که از ایشان چنین عملی ظاهر یعنی جسارت و حرکت آن حزب نسبت بذات شاهانه و بعد این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن بتمام همّت در تهذیب آن نفوس قیام نماید و در شبی از شب‌ها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمهٔ

علینا اصغا بشد انا ننصرک بک و بقلمک لاتحزن عما ورد علیک و لاتخف انک
من الآمنین سوف یبعث الله کنوز الارض وهم رجال ینصرونک بک و باسمک الذی
به احیا الله افئدة العارفین و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه
حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس بعراق عرب توجه نمودیم و
بعد از ورود باعانت الهی و فضل و رحمت ربانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و باطراف
ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این حزب را بمواعظ حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت
نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع نمودیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی بتنبّه و دانائی
تبدیل گشت و سلاح باصلاح و در ایام توقف در سجن ارض طا اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح
منتنه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای راس چیزی
بر صدر میریخت بمثابه رود خانه عظیمی که از قله جبل باذخ رفیعی بارض بریزد و بان جهت از جمیع
اعضا آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت مینمود آنچه را که بر اصغا آن احدی قادر نه
و بعضی از بیانات که در الواح مخصوص این حزب نازل ذکر میشود تا بیقین مبین کل بدانند که این
مظلوم عمل نموده آنچه را که نزد عقلا و مظاهر عدل و انصاف محبوب و مقبول بوده

یا اولیاء الله فی بلاده و احبائه فی دیاره یوصیکم المظلوم بالامانة و الدیانة طوبی
لمدینة فازت بانوارهما بهما یرتفع مقام الانسان و یفتح باب الاطمینان علی من

فی الامکان طوبی لمن تمسّک بهما و عرف شأنهما و ویل لمن انکر مقامهما .

و در مقام دیگر از کلمات نازل انّا نأمر عباد اللّه و امائه بالعصمة و التّقوی لیقومنّ من رقد الهوی و یتوجّهن الی اللّه فاطر الارض و السّماء کذلک امرنا العباد حین ما اشرق نیّر الآفاق من جهة العراق لیس ضرّی سجنی و بلائی و ما ورد علیّ من طغاة العباد بل عمل الّذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی انّ الّذین یفسدون فی الارض و یتصرّفون فی اموال النّاس و یدخلون البیوت من غیر اذن صاحبها انّی بریءٌ منهم الّا ان یتوبوا و یرجعوا الی اللّه الغفور الرّحیم .

و در مقام دیگر یا ملأ الارض سارعوا الی مرضاة اللّه و جاهدوا حقّ الجهاد فی اظهار امره المبرم المتین قد قدّرنا الجهاد فی سبیل اللّه بجنود الحکمة و البیان و بالاخلاق و الاعمال کذلک قضی الامر من لدن قویّ قدیر لیس الفخر لمن یفسد فی الارض بعد اصلاحها اتّقوا اللّه یا قوم و لا تکونوا من الظّالمین

و در مقام دیگر لا تسبّوا احدا بینکم قد جئنا لاتحاد من علی الارض و اتفاقهم یشهد بذلک ما ظهر من بحر بیانی بین العباد و لکنّ القوم اکثرهم فی بعد مبین ان یسبّکم احدٌ او یمسّکم ضرٌّ فی سبیل الله اصبروا و توکّلوا علی السّامع البصیر انّه یشهد و یری و یعمل ما اراد بسلطان من عنده انّه هو المقتدر القدیر قد منعتم عن النّزاع و الجدال فی کتاب الله العزیز العظیم تمسّکوا بما تنتفع به انفسکم و اهل العالم کذلک یأمرکم مالک القدم الظّاهر بالاسم الاعظم انّه هو الآمر الحکیم .

و در مقام دیگر ایّاکم ان تسفکوا الدّماء اخرجوا سیف اللّسان عن غمد البیان لانّ به تفتح مدائن القلوب انّا رفعنا حکم القتل عن بینکم انّ الرّحمة سبقت الممکنات ان کنتم تعلمون .

و در مقام دیگر یا قوم لا تفسدوا فی الارض و لا تسفکوا الدّماء و لا تأکلوا اموال النّاس بالباطل و لا تتّبعوا کلّ ناعق رجیم .

و در مقام دیگر آفتاب بیان الهی را غروب اخذ ننماید و افول از پی در نیاید امروز از این کلمهٔ علیا از سدره منتهی اصغا شد انّی لمن احبّنی و اخذ اوامری و نبذ ما نهی عنه فی کتابی .

و در مقام دیگر امروز روز ذکر و ثنا و روز خدمت است خود را محروم منمائید شمائید حروفات کلمات و کلمات کتاب و شمائید نهال‌هائی که از دست عنایت در ارض رحمت کشته شده اید و از امطار کرم نمو نموده اید شما را از عواصف شرک و قواصف کفر حفظ فرمود و بایادی شفقت تربیت نمود حال وقت اثمار و اوراق است و اثمار سدرهٔ انسانی اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست این اثمار را از غافلین منع منمائید اگر پذیرفته شد مقصود حاصل و حیات ظاهر و الّا ذرهم فی خوضهم یلعبون .

یا حزب الله جهد نمائید شاید قلوب احزاب مختلفه عالم به آب بردباری و شفقت شما از ضغینه و بغضا پاک و پاکیزه شود و قابل و لایق تجلیات آفتاب حقیقت گردد .

در اشراق چهارم از اشراقات ذکر نمودیم از برای هر امری ناصری لازم و جنود منصوره در این ظهور اعمال و اخلاق پسندیده است و قائد و سردار

زین حُسن تقوی الله بوده اوست دارای کلّ و حاکم بر کلّ .

در تجلّی سوم از کتاب تجلیات ذکر نموده‌ایم سبب علوّ وجود و سموّ آن علوم و فنون و صنایع است علم بمنزلهٔ جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر کلّ لازم ولکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که از حرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم یشهد بذلک امّ البیان فی هذا المقام المبین .

فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط طوبی لمن تمسّک به و ویل للغافلین آنجناب باید در جمیع احوال عباد را بآنچه سبب ظهور اخلاق روحانیه و اعمال طیّبه است دعوت فرمایند تا کلّ آگاه شوند بآنچه که سبب ارتفاع وجود است و بهمّت کامل قصد مقام اعلی و ذروهٔ علیا نمایند و آنچه سبب اوّل است از برای تربیت خلق خشیة الله بوده طوبی للفائزین .

کلمهٔ اولی

که در ورق اوّل فردوس از قلم ابهی مذکور و مسطور این است: براستی میگویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشیة الله بوده اوست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علّت کبری از برای صیانت وری. بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع مینماید و حراست میفرماید و نام آنرا حیا گذارده‌اند ولکن این فقره محدود است بمعدودی کلّ دارای این مقام نبوده و نیستند. باید سلاطین ایّام و علمای انام به دین تمسّک نمایند چه که اوست علّت ظهور خشیة الله فیما سواه.

کلمهٔ ثانی

که در ورق ثانی از فردوس ذکر نمودیم این است: قلم بیان در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی حضرات ملوک و سلاطین ایدهم الله را نصیحت مینماید و به دین و تمسّک به آن وصیّت میکند. اوست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان. سستی ارکان دین سبب قوّت جهّال و جرأت و جسارت شده. براستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است. اسمعوا یا اولی الابصار ثمّ اعتبروا یا اولی الانظار. امید آنکه آنجناب در آنچه ذکر شد باذن واعیه اصغا فرمایند شاید عباد را از ما عندهم بما عند الله آگاه نمایند. از حق می طلبیم نور انصاف و آفتاب عدل را از سحاب تیرهٔ غفلت نجات بخشد و ظاهر فرماید

هیچ نوری بنور عدل معادله ننماید آنست سبب نظم عالم و راحت امم .

در صحیفهٔ بیان این کلمهٔ علیا مسطور و مرقوم بگو ای دوستان جهد نمائید شاید مصیباتی که در سبیل الله بر مظلوم و شما وارد شده بین ناس ضایع نشود بذیل عفت تمسک نمائید و همچنین بحبل امانت و دیانت صلاح عالم را ملاحظه نمائید نه هوای نفس را یا حزب المظلوم شمائید رعاة عالم اغنام را از ذئب نفس و هوی مقدس دارید و بطراز تقوی الله مزین نمائید اینست حکم محکم که از قلم قدم در این حین جاری شده لعمر الله سیف الاخلاق و الآداب احدّ من سیوف الحدید انّ الفطرة فی هذا الحین تنادی و تقول یا قوم قد اتی الیوم و اظهرنی ربّی بنور کشفت عند اشراقه شموس البیان اتّقوا الرحمن و لا تکونوا من الغافلین .

که در ورق سوم فردوس ذکر نمودیم اینست :

کلمهٔ سوّم یا ابن الانسان لو تکون ناظراً الی الفضل ضَع ما ینفعک و خُذ ما تنتفع به العباد و ان تکن ناظراً الی العدل اختر لدونک ما تختاره لنفسک انّ الانسان مرّة یرفعه الخضوع الی سماء العزّة و الاقتدار و اخری ینزله الغرور الی مقام الذلّة و الانکسار .

است و ندای بزرگ در لوحی از الواح این کلمهٔ علیا را ذکر نمودیم

یوم عظیم

اگر عالم روح بتمامه بقوّهٔ سامعه تبدیل شود میتوان گفت لایق اصغاء این ندا است که از افق اعلی مرتفع و الّا این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لایق نبوده و نیست طوبی للسّامعین و ویل للغافلین از حق جلّ جلاله سائل و آملیم که مشارق ثروت و اقتدار و مطالع عزّت و اختیار یعنی ملوک ارض ایّدهم اللّه القدیر بر صلح اکبر تأیید فرماید این است سبب اعظم از برای راحت امم سلاطین آفاق وفّقهم اللّه باید باتّفاق باین امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسّک فرمایند امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتّحاد و اتّفاق را جاری فرمایند و از سلاح باصلاح توجّه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب لازم نه الّا علی قدر مقدور لحفظ بلادهم و اگر باین خیر اعظم فائز شوند اهل مملکت کلّ براحت و مسرّت بامور خود مشغول گردند و نوحه و ندبهٔ اکثری از عباد ساکن شود نسئل اللّه ان یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی انّه هو ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الاولی احسن و اولی آنکه در آن مجلس خود سلاطین عظام حاضر شوند و حکم فرمایند و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او است سیّد سلاطین عند اللّه طوبی له و نعیماً له در این ارض هنگام نوبت

عسکریه مشهود از هر جهت فرح اکبر ظاهر و هر یک از دول در هر سنه بر عساکر می‌افزایند
چه که وزرای حرب در این فقره حریص‌اند و بهل من مزید ناطق از قرار مذکور دولت ایران ایدها الله
هم اراده نموده‌اند بر عسکر بیفزایند نزد مظلوم حال صد هزار عسکر منظم مرتب کفایت مینماید
امید آنکه آنحضرت بر نور عدل بیفزایند لعمر الله عدل جندیست قوی اوست در مقام اول
و رتبهٔ اولی فاتح افئده و قلوب و اوست مبین اسرار وجود و دارای رایت محبت و جود
و در خزائن علوم الهی علمی موجود که عمل به آن خوف را زائل مینماید ولکن علی قدر مقدور و آن تربیتی
است که باید از ایام طفولیت به آن عمل شود بسیار فرق مینماید و آنچه از آن کاهد بر جرأت
می‌افزاید اگر ارادهٔ الهی مدد فرماید شرح مبسوطی در آنچه ذکر شد از قلم بیان جاری میگردد و
شاید در مراتب علوم و فنون هم ظاهر شود آنچه که سبب تجدید عالم و امم گردد و همچنین کلمه‌ئی در صحیفهٔ
حمراء از قلم اعلی مرقوم و مسطور در آن کلمه قوت مکنونه در عباد را بتمامها ظاهر فرماید بلکه مثل آن
بر آن بیفزاید نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤید عباده علی ما یحب و یرضی در این ایام از جمیع
جهات اعداء ظاهر و نار بغضاء مشتعل ای اهل ارض لعمری و عمرکم این مظلوم خیال ریاست
نداشته و ندارد و مقصود رفع آنچه سبب اختلاف احزاب عالم و تفریق امم است بوده و هست
تا کل فارغ و آزاد شوند و بخود بپردازند استدعا آنکه دوستان این ذیل را بغبار اکاذیب نیالایند
و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن و مقام و تقدیس و تنزیه نکاهند سبحان الله

امروز روز آن نیست که عقلا از این مظلوم اخذ رأی نمایند و از حق بطلبند آنچه را که سبب عزت
و آسایش است ولکن کل علی کل را اطفاء این نور ساطع لامع جاهد و ساعی و هر نفسی در صدد آنست
در تقصیری ثابت نماید و یا اکاذیبی وارد آورد امر بمقامی رسیده که از جمیع اطوار این مظلوم
اظهار نموده‌اند آنچه را که ذکرش شایسته نیست یکی از دوستان از نفسی از نفوس مجتمعه در مدینه کبیره
ذکر نموده که گفته در هر سنه مبلغ پنجاه هزار تومان از وطن بعکا میرود و بکمال افسوس این فقره را ذکر نموده
معلوم نشد محاسب که بوده و دفتردار که باری این مظلوم در جمیع آنچه وارد آورده‌اند و گفته‌اند صابر
و صامت چه که اراده آنکه از عنایت حق جل جلاله و رحمت مسبوقه حکم جدال و نزاع و سفک دماء
را از عالم بقوهٔ بیان محو نمائیم در جمیع احوال در آنچه گفته‌اند بصبر جمیل تمسک جسته‌ایم و بحق گذارده‌ایم
ولکن در جواب این فقره ذکر نمودیم اگر فی الحقیقه در آنچه ذکر نموده صادق است باید مالک وجود
و سلطان غیب و شهود را شکر نماید که نفسی را از ایران مبعوث فرموده که در سجن منیع غیر ناصر و معین ایران
را تصرف فرموده و بکمال عنایت هر سنه از آن اخذ میفرماید این مقام ستایش است نه نکوهش
لو یکون من المنصفین و اگر نفسی اراده نماید بر امور این مظلوم واقف شود جواب اینست که در
بعضی از لیالی و ایام اسرای عالم و مظلومهای آن هم بلا قوت شب را بروز آورده‌اند و روز را بشب.
این اذکار را دوست نداشته و نداریم و از گوینده هم شکایت ننموده و نمینمائیم در این سجن شخص
معززی چندی از سنگ تراشی کسب معاش مینمود و در بعضی از اوقات هم بعضی بطعام اعظم مرزوق یعنی جوع.

نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد الکلّ علی العدل والانصاف و یوفّقهم علی الانابة والرّجوع انّه هو السّامع المجیب.

سُبحانک اللّهم یا الهی تری ما ورد علی المظلوم من الّذین ما عاشرونی و قاموا علی ضرّی و مسکنتی بحیث عجزت الأقلام عن ذکره والألسن عن بیانه والألواح عن حمله تسمع حنین قلبی و ضجیج کینونتی و ما ورد علی اُمنائک فی بلادک و اصفیائک فی مملکتک من الّذین نقضوا عهدک و میثاقک ای ربّ اسئلک بضجیج العشّاق فی الآفاق و بحنینهم فی بعدهم عن ساحة قربک و بالدّماء الّتی سفکت فی حبّک و بالاکباد الّتی ذابت فی سبیلک ان تحفظ اولیائک من ظلم الّذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ای ربّ ایّدهم بقدرتک الّتی غلبت الأشیاء و وفّقهم علی الصّبر والاصطبار انّک انت المقتدر العزیز الوهّاب لا اله الّا انت الکریم الفیّاض.

این ایّام بعضی از عدل و انصاف گذشته‌اند و با سیف ضغینه و سنان بغضاء هجوم نموده‌اند و حال آنکه شأن منصفین آنکه مردود عالم و مطرود اُمم را اعانت نمایند و ببرّ و تقوی تمسّک جویند اکثری الی حین ندانسته‌اند که ارادهٔ این مظلوم چیست و بچه جهت حمل بلایای لاتحصی نموده باری لسان قلب بیالیت قومی یعلمون ناطق و مظلوم منقطعاً عن الکلّ باین کلمهٔ علیا متکلّم قد احاطت الأمواج سفینة الله

المهیمن القیوم انک یا ملاح لا تضطرب عن الأریاح ان فالق الأصباح معک فی هذه الظلمة التی بها اضطربت افئدة العباد الا من شاء الله العزیز المختار .

یا شیخ

قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء آسمان سجن مشرق و لائح این مظلوم جز اصلاح قصدی نداشته یشهد بذلک کل عارف بصیر و کل عالم خبیر و فی حین البلایا کان متمسکا بحبل الصبر و الاصطبار و راضیا بما ورد علیه من الاعداء و هو یقول یا الهی ترکت ارادتی لارادتک و مشیتی لظهور مشیتک و عزتک لا ارید نفسی و بقائها الا للقیام علی خدمة امرک و لا احب وجودی الا للفداء فی سبیلک ای رب تری و تعلم ان الذین اردنا منهم العدل و الانصاف قاموا علینا بالظلم و الاعتساف فی الظاهر کانوا معی و فی الباطن نصروا اعدائی الذین قاموا علی هتک حرمتی الهی الهی اشهد انک خلقت عبادک لنصرة امرک و اعلاء کلمتک و هم نصروا اعدائک اسألک بامرک الذی احاط بالوجود و باسمک الذی به سخرت الغیب و الشهود ان تزین اهل الارض بنور عدلک و تنور قلوبهم بضیاء معرفتک ای رب انا عبدک و ابن عبدک اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و تقدیس ذاتک و تنزیه کینونتک ای رب تری امنائک بین ایادی الخائنین من خلقک و المفترین من بریتک و تعلم ما ورد علینا من الذین انت اعلم بهم منا

قد ارتکبوا ما انشقّ به ستر المقرّبین من خلقک اسألک ان تؤیّدهم علی القیام علی
ما فات عنهم فی ایّام مشرق وحیک و مطلع الهامک انّک انت المقتدر علی ما تشاء
و فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضین قد ارتفع نداء الفطرة و حنینها و تنادی
بأعلی النّداء و تقول یا قوم تالله انّی فزت بمظهری و منزلی هذا یوم فیه ابتسم الطّور
بکلیمه و کرمل بمنزلها و السّدرة بمعلّمها اتّقوا الله و لا تکونوا من المنکرین لا تحرموا انفسکم
عمّا ظهر بالفضل خذوا کوثر البقاء باسم ربّکم مالک الأسماء ثمّ اشربوا منه بذکره العزیز البدیع.

در جمیع احوال عباد را بمعروف امر نمودیم و از منکر نهی مالک وجود شاهد و گواه که این مظلوم
از حق برای خلق طلبیده آنچه را که سبب الفت و اتّحاد و مودّت و اتّفاق است لعمر الله این مظلوم
قادر بر ستر نبوده انّه اظهر ما اراد و هو المقتدر المختار این کلمات عالیات که در لوح حضرت
سلطان نازل بعضی از آنرا مکرّر ذکر مینمائیم تا آنجناب بیقین مبین بدانند که آنچه ذکر شده من عند الله بوده:

یا سلطان انّی کنت کأحد من العباد و راقداً علی المهاد مرّت علیّ نسائم السّبحان و علّمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من
لدن عزیز علیم و أمرنی بالنّداء بین الأرض و السّماء بذلک ورد علیّ ما ذرفت به
دموع العارفین ما قرأت ما عند النّاس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدینة

التی کنتُ فیها لو قلن بأنّی لستُ من الکاذبین هذه ورقة حرّکتها ارياح مشيّة ربّک
العزيز الحميد هل لها استقرار عند هبوب أرياح عاصفات لا ومالک الاسماء والصفات
بل تحرّکها کیف ترید لیس للعدم وجودٌ تلقاء القدم قد جاء أمره المبرم وانطقنی بذکره
بین العالمین انّی لم أکن الّا کالمیت تلقاء امره قلّبتنی ید ارادة ربّک الرحمن الرحیم
هل یقدر أحد أن یتکلّم من تلقاء نفسه بما یعترض به علیه العباد من کلّ وضیع وشریف
لا والّذی علّم القلم اسرار القدم الّا من کان مؤیّداً من لدن مقتدرٍ قدیر یا سلطان انظر
بطرف العدل الی المظلوم ثمّ احکم بالحقّ فیما ورد علیه انّ الله قد جعلک ظلّه بین العباد وآیة
قدرته لمن فی البلاد أحکم بیننا وبین الّذین ظلمونا من دون بیّنة ولا کتاب منیر .
انّ الّذین حولک یحبّونک لأنفسهم والغلام یحبّک لنفسک وما أراد الّا أن یقرّبک
الی مقرّ الفضل ویقلّبک الی یمین العدل وکان ربّک علی ما أقول شهیدا یا سلطان
لو تسمع صریر القلم الأعلی وهدیر ورقاء البقاء علی أفنان سدرة المنتهی فی ذکر الله موجد
الأسماء وخالق الأرض والسماء لیبلغک الی مقام لا تری فی الوجود الّا تجلّی حضرة المعبود
وتری الملک أحقر شیٔ عندک تضعه لمن أراد وتتوجّه الی اُفق کان بانوار الوجه مضیئاً
ولا تحمل ثقل الملک أبداً الّا لنصرة ربّک العلیّ الأعلی اذاً یصلّی علیک الملأ الأعلی حبّذا
هذا المقام الأسنی لو ترتقی الیه بسلطان کان باسم الله معروفاً .

آنجناب یا غیر گفته سورهٔ توحید را ترجمه نمایند تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم یلد و لم یولد است و بابها بربوبیّت و الوهیّت قائلند .

یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدلّ بر نیستی بحت بات است این مقام لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرّاً و لا حیاةً و لا نشوراً است .

یا شیخ علمای عصر در تجلّیات سدره بیان ابن عمران در طور عرفان چه میگویند آن حضرت کلمه را از سدره اصغا نمود و قبول فرمود و لکن اکثر از ادراک این مقام محروم چه که بما عندهم مشغولند و از ما عند الله غافل هستید فندرسکی در این مقام خوب گفته : این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی آیا در این فقره که خاتم انبیا روح ما سواه فداه فرموده چه میگویند میفرماید : « ستروون ربکم کما ترون البدر فی لیلة اربعة عشر » و حضرت امیر علیه السّلام در خطبهٔ طتنجیّه میفرماید : « فتوقّعوا ظهور مکلّم موسی من الشجرة علی الطّور » و همچنین حسین بن علی علیه السّلام میفرماید : « ایکون لغیرک من الظّهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک عمیت عین لا تراک . » امثال این اذکار

از بیانات اولیاء صلوات الله علیهم مذکور و مشهور و در کتب معتبره موجود طوبی لمن ینظر و یتکلّم بالصدق الخالص نعیم از برای نفسی که خود را بمدد کوثر بیان مقصود عالمیان از ظنون و اوهام طاهر نمود و سبحات جلال را باسم غنیّ متعال شق کرد و از عالم و عالمیان گذشت و قصد سجن اعظم نمود.

یا شیخ

نفحات وحی از رضوان معانی از زبان آگهی ما بین کتب بمثابه آفتاب مشرق و لائح طوبی لمن وجد و عرف و قال لک الحمد یا مقصود العالم و لک الشکر یا محبوب افئدة المخلصین مقصود از ذکر الوهیت و ربوبیت را عباد ملتفت نشده اند چه اگر بیابند از مقام خود قیام کنند و بکلمهٔ تُبنا الی الله ناطق گردند.

حضرت خاتم روح ما سواه فداه میفرماید: «لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو نحن و هو هو و نحن نحن.» از این مقام هم گذشته چه مقامات دیگر را که از قلم اعلی نازل ذکر ننموده اند لسان مظلوم در اکثری از ایّام و لیالی باین کلمات عالیات ناطق:

الهی الهی

أشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بأنّک أنت الله لا إله إلّا انت لم تزل کنت مقدّساً عن ذکر دونک و ثناء غیرک و لاتزال تکون بمثل ما قد کنت من قبل و من بعد أسألک یا مالک القِدم بالاسم الأعظم

وتجلیات نیّر ظهورک فی طور البیان و بامواج بحر علمک فی الامکان ان تؤیّدنی علی ما یقرّبنی
الیک و یقطعنی عن دونک وعزّتک یا اله الکائنات و مقصود الممکنات احبّ ان
اضع وجهی علی کلّ بقعة من بقاع ارضک لعلّه یتشرّف بمقام تشرّف بقدوم اولیائک
لعمر الله اوهام عباد را از افق ایقان محروم نموده و ظنون از رحیق مختوم منع کرده براستی میگویم
و لوجه الله میگویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را بهستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد
بمقامات فوق آن انسان بصیر هنگام مرور بر ارض مشی مینماید خود را خجل مشاهده میکند چه که
بیقین مبین میداند که علّت نعمت و ثروت و عزّت و علوّ و سموّ و اقتدار او باذن الله ارضی
است که تحت جمیع اقدام عالم است و نفسی که باین مقام آگاه شد البتّه از نخوت و کبر و غرور مقدّس
و منزّه است آنچه گفته شد من عند الله بوده انّه یشهد و یشهد و هو العلیم الخبیر از حقّ آذان
واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و قلوب مقبله مسئلت نمائید شاید عباد مقصود را بیابند
و بشطر دوست توجّه نمایند بلایائی بر این مظلوم وارد شد که شبه آنرا عیون مشاهده نکرده و در
اظهار امر بهیچوجه توقّف ننمود و بحضرات ملوک و سلاطین ایّدهم الله تعالی القا نمود آنچه را که سبب
آسایش و اتّحاد و اتّفاق و عمار عالم و راحت امم است از جمله دو کلمه از ناپلئون ثالث اصغا شد
و آن سبب شد که در ادرنه لوحی باو ارسال نمودیم جواب نفرمودند و بعد از ورود در سجن اعظم از
وزیر ایشان نامهٔ و دستخطّی رسید اوّل آن بخطّ عجمی و آخر آنرا بخطّ خود ایشان مرقوم داشته بودند و اظهار

عنایت فرموده بودند و مذکور داشته‌اند که نامه را حسب الخواهش رسانده‌ام و الی حین جوابی نفرموده‌اند
ولکن بنور محبّت رحمانی در علیه و قونسلوس آن ارض سفارش نموده‌ایم هر مطلبی باشد اظهار فرمایند
و اجرا میگردد از این بیان ایشان معلوم شد مقصود از عبد را اصلاح امور ظاهره دانسته‌اند
لذا آیاتی باسم ایشان در سورهٔ هیکل نازل بعضی از آن ذکر میشود تا آنجناب بدانند که امر این
مظلوم لله و من عند الله بوده :

یا ملک باریس نبّئ القسّیس ان لا یدقّ النواقیس تالله الحقّ قد ظهر الناقوس
الأفخم علی هیکل الاسم الأعظم و تدقّه اصابع مشیّة ربّک العلیّ
الأعلی فی جبروت البقاء باسمه الأبهی کذلک نزلت آیات ربّک الکبری تارةً اخری
لتقوم علی ذکر الله فاطر الأرض و السّمآء فی هذه الأیام التی فیها ناحت قبائل الأرض
کلّها و تزلزلت ارکان البلاد و غشت العباد غبرةُ الالحاد الّا من شاء ربّک العلیم الحکیم
قل قد اتی المختار فی ظلل الأنوار لیحیی الأکوان من نفحات اسمه الرّحمن و یتّحد العالم و
یجتمعوا علی هذه المائدة التی نزلت من السّمآء ایّاکم ان تکفروا بنعمة الله بعد انزالها هذا
خیر لکم ممّا عندکم لانّه یفنی و ما عند الله یبقی انّه هو الحاکم علی ما یرید قد هبّت نسمات الغفران
من شطر ربّکم الرّحمن من اقبل الیها طهّرته عن العصیان و عن کلّ داء و سقم طوبی لمن اقبل الیها

وویل للمعرضین لو تتوجّه بسمع الفطرة الی الاشیاء تسمع منها قد أتی القدیم ذو المجد العظیم یسبّح کلّ شیئ بحمد ربّه منهم من عرف اللّه و یذکر و منهم من یذکر و لا یعرف کذلک احصینا الأمر فی لوح مبین یا ملک اسمع النّداء من هذه النّار المشتعلة من هذه الشّجرة الخضراء فی هذا الطّور المرتفع علی البقعة المقدّسة البیضاء خلف قلزم البقاء انّه لا اله الّا انا الغفور الرّحیم قد ارسلنا من ایّدناه بروح القدس لیخبرکم بهذا النّور الّذی اشرق من افق مشیّة ربّکم العلیّ الأبهی و ظهرت فی الغرب آثاره توجّهوا الیه فی هذا الیوم الّذی جعله اللّه غرّة الایّام و فیه تجلّی الرّحمن علی من فی السّموات و الأرضین قم علی خدمة اللّه و نصرة أمره انّه یؤیّدک بجنود الغیب و الشّهادة و یجعلک سلطانا علی ما تطلع الشّمس علیه انّ ربّک هو المقتدر القدیر قد فاحت نفحات الرّحمن فی الامکان طوبی لمن وجد عرفها و اقبل الیها بقلب سلیم زیّن هیکلک بطراز اسمی و لسانک بذکری و قلبک بحبّی العزیز المنیع ما اردنا لک الّا ما هو خیر لک ممّا عندک و من خزائن الأرض کلّها انّ ربّک هو العلیم الخبیر قم بین العباد باسمی و قل یا ملأ الأرض اقبلوا الی من اقبل الیکم انّه لوجه اللّه بینکم و حجّته فیکم و دلیله لکم قد جاءکم بآیات عجز عنها العالمون انّ شجرة الطّور تنطق فی صدر العالم و روح القدس ینادی بین الأمم قد أتی المقصود بسلطان مبین یا ملک قد سقطت انجم سماء العلم الّذین یستدلّون بما عندهم لاثبات أمری و یذکرون اللّه باسمی فلمّا جئتهم بمجدی أعرضوا عنّی الا انّهم من السّاقطین.

هذا ما اخبركم به الروح اذ أتى بالحق واعترض عليه علماء اليهود إلى ان ارتكبوا ما ناح به
روح القدس وذرفت دموع المقرّبين .

قل يا ملأ الرّهبان لا تعتكفوا في الكنائس والمعابد اُخرجوا باذني ثمّ اشتغلوا
بما تنتفع به أنفسكم وأنفس العباد كذلك يأمركم مالك يوم الدّين
اعتكفوا في حصن حُبّي هذا حقّ الاعتكاف لو كنتم من العارفين من جاور البيت انّه كالميّت
ينبغي للانسان ان يظهر منه ما ينتفع به العباد والّذي ليس له ثمر ينبغي للنار كذلك يعظكم ربّكم
انّه هو العزيز الكريم تزوّجوا ليقوم بعدكم أحدٌ مقامكم إنّا منعناكم عن الخيانة لا عمّا تظهر به الامانة
أأخذتم اُصول أنفسكم ونبذتم اُصول الله ورائكم اتّقوا الله ولا تكونوا من الجاهلين لولا الانسان
من يذكرني في أرضي وكيف تظهر صفاتي وأسمائي تفكّروا ولا تكونوا من الّذين احتجبوا وكانوا
من الرّاقدين إنّ الّذي ما تزوّج انّه ما وجد مقرًّا ليسكن فيه أو يضع رأسه عليه بما اكتسبت
أيدي الخائنين ليس تقديس نفسه بما عرفتم وعندكم من الأوهام بل بما عندنا اسألوا لتعرفوا
مقامه الّذي كان مُقدّسًا عن ظنون من على الأرض كلّها طُوبى للعارفين يا ملك إنّا سمعنا منك
كلمة تكلّمت بها اذ سألك ملك الرّوس عمّا قضي من حكم الغزاء انّ ربّك هو العليم الخبير
قلت كنت راقدًا في المهاد أيقظني نداء العباد الّذين ظُلموا الى أن غرقوا في البحر الأسود كذلك

سمعنا وربّک علی ما اقول شهید نشهد انّک ما ایقظک النّداء بل الهوی لأنّا بلوناک
وجدناک فی معزل إعرف لحن القول وکن من المتفرّسین انّا ما نحبّ ان نرجع الیک
کلمة سوء حفظاً للمقام الّذی اعطیناک فی الحیاة الظّاهرة انّا اخترنا الأدب وجعلناه سجیّة المقرّبین
انّه ثوب یوافق النّفوس من کلّ صغیر وکبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله ویل لمن جعل محروماً
من هذا الفضل العظیم لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب الله وراء ظهرک إذ ارسل
الیک من لدن عزیز حکیم انّا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادّعیت قم وتدارک ما فات
عنک سوف تفنی الدّنیا و ما عندک ویبقی الملک لله ربّک وربّ آبائک الأوّلین
لا ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما یهوی هواک اتّق زفرات المظلوم احفظه من سهام الظّالمین
بما فعلت تختلف الأمور فی مملکتک ویخرج الملک من کفّک جزاء عملک اذاً تجد نفسک
فی خسران مبین وتأخذ الزّلازل کلّ القبائل هناک الّا بان تقوم علی نصرة هذا الأمر وتتّبع
الرّوح فی هذا السّبیل المستقیم أغرّک عزّک لعمری انّه لا یدوم وسوف یزول الّا بأن
تمسّک بهذا الحبل المتین قد نری الذّلة تسعی وراءک وانت من الغافلین ینبغی لک
اذا سمعت النّداء من شطر الکبریاء تدع ما عندک وتقول لبّیک یا اله من فی السّموات
والأرضین .

یا ملک

قد کنّا بامّ العراق إلی أن حُمّ الفراق توجّهنا إلی ملک الاسلام بامره فلمّا أتیناه ورد علینا من أولی النّفاق ما لا یتمّ بالاوراق بذلک ناح سکّان الفردوس و أهل حظائر القدس و لکنّ القومَ فی حجاب غلیظ «إلی أن قلنا» قد اشتدّ علینا الأمر فی کلّ یوم بل فی کلّ ساعة إلی أن أخرجونا من السّجن و أدخلونا فی السّجن الأعظم بظلم مبین اذا قیل بأیّ جرم حُبِسوا قالوا انّهم أرادوا أن یجدّدوا الدّین لو کان القدیم هو المختار عندکم لِمَ ترکتم ما شُرِعَ فی التّوراة و الانجیل بیّنوا یا قوم لعمری لیس لکم الیوم من محیص ان کان هذا جرمی قد سبقنی فی ذلک محمّد رسول الله و من قبله الرّوح و من قبله الکلیم و ان کان ذنبی اعلاء کلمة الله و اظهار امره فأنا أوّل المذنبین لا أبدّل هذا الذّنب بملکوت ملک السّموات و الأرضین «الی أن قلنا» کلّما ازداد البلاء زاد البهاء فی حبّ الله و امره بحیث ما منعنی ما ورد علیّ من جنود الغافلین لو یسترونی فی اطباق التّراب یجدونی راکبا علی السّحاب و داعیا الی الله المقتدر القدیر انّی فدیت بنفسی فی سبیل الله و اشتاق البلایا فی حبّه و رضائه یشهد بذلک ما أنا فیه من البلایا الّتی ما حملها أحد من العالمین و ینطق کلّ شعر من شعراتی بما نطق شجر الطّور و کلّ عرق من عروقی یدعو الله و یقول یا لیت قُطِعتُ فی سبیلک لحیاة العالم و اتّحاد من فیه کذلک قضی الأمر من لدن علیم خبیر و اعلم أنّ الرّعیّة أمانات الله بینکم احفظوهم کما تحفظون انفسکم ایّاکم أن تجعلوا

الذئاب رعاة الاغنام   و ان منعکم الغرور و الاستکبار عن التوجه الی الفقراء والمساکین
اطلع من افق الانقطاع باسمی ثمّ اقبل الی الملکوت بامر ربّک المقتدر القدیر » الی ان قلنا »
زیّن جسد الملک بطراز اسمی و قم علی تبلیغ امری هذا خیر لک عمّا عندک و یرفع الله
به اسمک بین الملوک انّه علی کلّ شیء قدیر   امش بین النّاس باسم الله و سلطانه
لتظهر منک آثاره بین العالمین « الی ان قلنا » قل یا قوم هل ینبغی لکم ان تنسبوا انفسکم
الی الرّحمن و ترتکبوا ما ارتکبه الشّیطان   لا وجمال السّبحان لو کنتم من العارفین   قدّسوا قلوبکم
عن حبّ الدّنیا و السنکم عن الافتراء و ارکانکم عمّا یمنعکم عن التّقرب الی الله العزیز الحمید   قل الدّنیا
هی اعراضکم عن مطلع الوحی و اقبالکم الی ما لا ینفعکم و ما منعکم الیوم عن شطر الله انّه اصل
الدّنیا اجتنبوها و تقرّبوا الی المنظر الاکبر هذا المقرّ المشرق المنیر   یا قوم لا تسفکوا الدّماء
و لا تحکموا علی نفس الّا بالحقّ   کذلک امرتم من لدن علیم خبیر   انّ الّذین یفسدون فی الارض
بعد اصلاحها اولئک جاوزوا ما حدّد فی الکتاب فبئس مثوی المعتدین « الی ان قلنا »
لا تخونوا فی اموال النّاس کونوا امناء فی الارض و لا تحرموا الفقراء عمّا آتاکم الله من فضله
انّه یعطیکم ضعف ما عندکم انّه هو المعطی الکریم   یا اهل البهاء سخّروا مدائن القلوب بسیوف
الحکمة و البیان   انّ الّذین یجادلون باهواء انفسهم اولئک فی حجاب مبین   قل سیف
الحکمة احرّ من الصّیف و احدّ من سیف الحدید لو کنتم من العارفین   اخرجوه باسمی و سلطانی

ثمّ افتحوا به مدائن أفئدة الّذين اعتكفوا فی حصن الهوی کذلک یأمرکم قلم الأبهی
اذ کان جالساً تحت سیوف الغافلین ان اطّلعتم علی خطیئة أستروها لیستر الله عنکم انّه هو السّتّار
ذوالفضل العظیم یا ملأ الأغنیاء إن رأیتم فقیراً لا تستکبروا علیه تفکّروا فیما خُلقتم منه قد خلق
کلّ من ماءٍ مهین «إلی ان قلنا» أنظروا العالم کهیکل إنسان اعترته الأمراض و برؤه منوط باتّحاد
من فیه اجتمعوا علی ما شرعناه لکم و لا تتّبعوا سبل المختلفین تفکّر فی الدّنیا و شأن أهلها
انّ الّذی خلق العالم لنفسه قد حُبس فی أخرب الدّیار بما اکتسبت أیدی الغافلین و من أفق
السّجن یدعوا النّاس الی فجر الله العلیّ العظیم هل تفرح بما عندک من الزّخارف بعد اذ تعلم
انّها ستفنی أو تسرّ بما تحکم علی شبر من الأرض بعد اذ کلّها لم تکن عند أهل البهآء الّا کسواد
عین نملة میّتة دعها لأهلها ثمّ اقبل الی مقصود العالمین أین أهل الغرور و قصورهم أنظر فی
قبورهم لتعتبر بما جعلناها عبرةً للنّاظرین لو تأخذک نفحات الوحی لتفرّ من الملک مقبلاً الی
الملکوت و تنفق ما عندک للتّقرّب الی هذا المنظر الکریم و آمر نمودیم یکی از ملاحضرت
روح زمین لوح را ارسال دارد و او ذکر نموده لوح و ترجمه آن را ارسال داشتیم العلم عند الله العزیز العلّام
و دیگر از جمله هیکل لوح حضرت امپراطور روس ایّده الله تبارک و تعالی است :

اسمع ندآء الله الملک القدّوس واقبل الی الفردوس المقرّ الّذی
یا ملک الرّوس فیه استقرّ من سمّی بالاسمآء الحسنی بین الملأ الأعلی وفی ملکوت
الانشآء باسم الله البهیّ الأبهی ایّاک ان یحجبک شیء عن التّوجّه الی ربّک الرّحمن الرّحیم
انّا سمعنا ما نادیت به مولاک فی نجواک لذا هاج عرف عنایتی وماج بحر رحمتی اجبناک
بالحقّ انّ ربّک هو العلیم الحکیم قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السّجن تحت
السّلاسل والأغلال بذلک کتب الله لک مقامًا لم یحط به علم احد الّا هو ایّاک ان تبدّل
هذا المقام العظیم «الی أن قلنا» قد اتی الأب والابن فی الواد المقدّس یقول لبّیک اللّهمّ
لبّیک والطّور یطوف حول البیت والشّجر ینادی بأعلی النّدآء قد اتی الوهّاب راکبًا
علی السّحاب طوبی لمن تقرّب الیه ویل للمبعدین قم بین النّاس بهذا الأمر المبرم ثمّ
ادع الأمم الی الله العزیز العظیم لا تکن من الّذین کانوا ان یدعوا الله باسم من الأسمآء فلمّا
أتی المسمّی کفروا به وأعرضوا عنه الی أن أفتوا علیه بظلم مبین أنظر ثمّ اذکر الأیّام الّتی
فیها اتی الرّوح وحکم علیه هیرودس قد نصر الله الرّوح بجنود الغیب وحفظه بالحقّ وأرسله
الی أرض أخری وعدًا من عنده انّه هو الحاکم علی ما یرید انّ ربّک یحفظ من یشآء لو یکون
فی قطب البحر أو فی فم الثّعبان أو تحت سیوف الظّالمین «الی أن قلنا» اسمع ندائی مرّة
أخری من شطر سجنی لیخبرک بما ورد علی جمالی من مظاهر جلالی وتعرف صبری بعد قدرتی و

اصطباری بعد اقتداری وعمری لو تعرف ما نزّل من قلمی و تطّلع علی خزائن امری و
لآلی اسراری فی بحور اسمائی و اواعی کلماتی لتفدی بنفسک فی سبیل الله شوقاً الی ملکوته العزیز
المنیع اعلم جسمی تحت سیوف الاعداء وجسدی فی بلاء لایحصی ولکن الرّوح فی بشارة لایعادلها
فرح العالمین .

وهمچنین بعضی از آیات لوح حضرت ملکه ایّدها الله تبارک و تعالی ذکر میشود مقصود آنکه
شاید نفوس حسن انتخاب را اخذ نماید و لوجه الله بر خدمت امر قیام کنند و آنچه از الواح حضرات
ملوک و فقهم الله رسیده برسانند این امر عظیم است این خدمت عظیم در آن ارض علمای اعلام
بسیارند از جمله حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند باایشان مشورت نمائید و آنچه از
قلم اعلی جاری شده بنمائید شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤیّد شوند و ضغینه و بغضای
مکنونه مخزونه در افئده را بکوثر نصائح الهی ساکن نمایند این توفیق را از حق می طلبیم و لیس هذا
علیه بعزیز .

فی لندن اسمعی نداء ربّک مالک البریّة من السّدرة الالهیّة
یا ایّتها الملکة
انّه لا اله الّا انا العزیز الحکیم ضعی ما علی الارض و زیّنی
رأس الملک باکلیل ذکر ربّک الجلیل انّه قد اتی فی العالم بمجده الاعظم و کمل ما ذکر فی الانجیل

قد تشرّف برّ الشام بقدوم ربّه مالك الأنام واخذ سکر خمر الوصال شطر الجنوب
والشّمال طوبى لمن وَجد عرف الرّحمن و اقبل إلى مشرق الجمال في هذا الفجر المنير قد اهتزّ
المسجد الأقصى من نسمات ربّه الأبهى والبطحاء من ندآء الله العليّ الأعلى وكلّ حصاة منها تسبّح
الرّبّ بهذا الاسم العظيم « إلى أن قلنا » انّا نذكرک لوجه الله ونحبّ أن يعلو اسمک بذکر ربّک
خالق الأرض والسّماء انّه على ما اقول شهيد قد بلغنا انّک منعت بيع الغلمان والاماء هذا
ما حکم به الله في هذا الظّهور البديع قد کتب الله لک جزاء ذلک انّه موفّ أجور المحسنات
والمحسنين ان تتّبع ما أرسل اليک من لدن عليم خبير انّ الّذي اعرض و استکبر بعد ما جاءته
البيّنات من لدن منزل الآيات ليحبط الله عمله انّه على کلّ شيئ قدير انّ الأعمال تقبل
بعد الاقبال من أعرض عن الحقّ انّه من أحجب الخلق کذلک قدّر من لدن عزيز قدير .
وسمعنا انّک اودعت زمام المشاورة بايادي الجمهور نعم ما عملت لأنّ بها تستحکم اُصول ابنية
الأمور وتطمئنّ قلوب من في ظلّک من کلّ وضيع وشريف ولکن ينبغي لهم أن يکونوا امناء
بين العباد ويرون انفسهم وکلاء لمن على الأرض کلّها هذا ما وعظوا به في اللّوح من لدن مدبّر
حکيم واذا توجّه احد إلى المجمع يحوّل طرفه إلى الأفق الأعلى ويقول يا الهي أسألک باسمک
الأبهى أن تؤيّدني على ما تصلح به اُمور عبادک وتعمر به بلادک انّک انت على کلّ شيئ قدير
طوبى لمن يدخل المجمع لوجه الله ويحکم بين النّاس بالعدل الخالص ألا انّه من الفائزين .

يا اصحاب المجالس هناك وفى ديار اخرى تدبروا و تكلموا فيما يصلح به العالم و حاله لو كنتم
من المتوسّمين انظروا العالم كهيكل انسان إنّه خلق صحيحاً كاملاً اعترته الأمراض بالاسباب
المختلفة المتغايرة و ما طابت نفسه يوماً بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرّف المتطبّبين الّذين ركبوا
مطيّة الهوى وكانوا من الهائمين الّا من شاء الله ربّ العالمين و ان طاب عضو من أعضائه
فى عصر من الأعصار بطبيب حاذق بقيت اعضاء اخرى فيما كان كذلك ينبئكم العليم الخبير
واليوم نراه تحت ايادى الّذين اخذهم سكر خمر الغرور بحيث لا يعرفون خير انفسهم فكيف هذا الامر
الأوعر الخطير « الى أن قلنا » و ما جعله الله الدرياق الأعظم والسّبب الأتمّ لصحّته هو اتّحاد من على الارض
على أمر واحد و شريعة واحدة هذا لا يمكن أبداً الّا بطبيب حاذق كامل مؤيّد لعمرى هذا
هو الحقّ و ما بعده الّا الضلال المبين كلما اتى ذاك السّبب الأعظم و اشرق ذاك النّور من مشرق
القدم منعه المتطبّبون و صاروا سحاباً بينه و بين العالم لذا ما طاب مرضه و بقى فى سقمه الى الحين
انهم لم يقدروا على حفظه و صحّته و الّذى كان مظهر القدرة بين البريّة مُنِعَ عمّا اراد بما اكتسبت ايدى
المتطبّبين انظروا فى هذه الايّام الّتى اتى جمال القدم بالاسم الأعظم لحياة العالم و اتّحادهم
انهم قاموا عليه باسياف شاحذة و ارتكبوا ما فزع به الرّوح الأمين الى ان جعلوه مسجوناً فى اخرب
البلاد و انقطعت عن ذيله ايادى المقبلين اذا قيل لهم أتى مُصلح العالم قالوا قد تحقّق انّه من المفسدين
مع انّهم ما عاشروه و يرون انّه ما حفظ نفسه فى اقلّ من حين كان فى كلّ الأحيان بين

ایادی اهل الطّغیان مرّةً حبسوه و طوراً اخرجوه و تارةً اداروه به البلاد کذلک حکموا
علینا و الله بما اقول علیم این نسبت فساد همان نسبت فسادیست که از قبل فراعنه بحضرت
کلیم الله داده اند اقرأ ما انزله الرّحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی: «و لقد ارسلنا
موسی بآیاتنا و سلطان مبین الی فرعون و هامان و قارون فقالوا ساحر کذّاب
فلمّا جاءهم بالحقّ من عندنا قالوا اقتلوا ابناء الّذین آمنوا معه و استحیوا نساءهم و ما کید الکافرین
الّا فی ضلال و قال فرعون ذرونی اقتل موسی و لیدع ربّه انّی اخاف ان یبدّل دینکم
او ان یظهر فی الارض الفساد و قال موسی انّی عذت بربّی و ربّکم من کلّ متکبّر لا یؤمن بیوم
الحساب.» لازال مصلح عالم را مفسد دانسته اند و گفته اند آنچه را که کل شنیده اند هر هنگام
نیّر ظهور از افق سماء اراده الهی اشراق نمود جمعی بانکار و برخی باعراض و حزبی بمفتریات تمسّک
جستند و عباد را از شریعه عنایت مالک ایجاد محروم ساختند چنانچه حال نفوسی که این مظلوم
را ندیده اند و معاشرت نکرده اند گفته و میگویند آنچه را که آنجناب شنیده و میشنوند بگو یا قوم امروز
آفتاب بیان از افق سماء فضل مشرق و نور ظهور مکلّم طور امام ادیان ساطع و لامع صدر و قلب
و سمع و بصر را بکوثر بیان رحمن مقدّس و مطهّر سازید و بعد توجّه نمائید لعمر الله از جمیع اشیا نداء
قد اتی الحقّ اصغا نمائید طوبی للمنصفین و هنیئاً للمقبلین از جمله نسبت بسدره مبارکه گفته اند آنچه را
که هر عالم بصیری و هر عارف خبیری بر کذبش گواهی دهد البتّه آنجناب آیاتی که در باره حضرت کلیم

نازل شده ملاحظه و قرائت نمهِ زند قوله تبارک و تعالی : «قال ألم نربّک فینا ولیداً و لبثت فینا من عمرک سنین و فعلت فعلتک التی فعلت و أنت من الکافرین قال فعلتها اذاً و أنا من الضّالّین ففررت منکم لمّا خفتکم فوهب لی ربّی حکماً وجعلنی من المرسلین.»

و در مقام دیگر

قوله تبارک و تعالی : «و دخل المدینة علی حین غفلة من أهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوّه فاستغاثه الّذی من شیعته علی الّذی من عدوّه فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشّیطان انّه عدوّ مضلّ مبین قال ربّ انّی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له انّه هو الغفور الرّحیم قال ربّ بما أنعمت علیّ فلن أکون ظهیراً للمجرمین فأصبح فی المدینة خائفاً یترقّب فاذا الّذی استنصره بالأمس یستصرخه قال له موسی إنّک لغویّ مبین فلمّا أن اراد أن یبطش بالّذی هو عدوّ لهما قال یا موسی أترید أن تقتلنی کما قتلت نفساً بالأمس إن ترید الّا أن تکون جبّاراً فی الأرض و ما ترید أن تکون من المصلحین.»

حال سمع و بصر مقدّس مطهّر لازم که بعدل و انصاف تمسّک نماید حضرت کلیم هم بظلم و گمراهی از نفس و همچنین بخوف و فرار و عصیان و طلب مغفرت از حق جلّ جلاله تصریح و به آن فائز گشت.

یا شیخ

حق جل جلاله در حین ظهور بنفسه ظاهر با علم یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید آمده لیس لاحد ان یقول لم و بم و من قال انّه
اعرض عن الله رب الارباب در ایام ظهور این امور ظاهر و موجود چنانچه درباره این مظلوم
هم گفته‌اند آنچه را که مقربین و مخلصین را گذشتن گوری داده و میدهند لعمر الله این ذیل مقدس بوده و
هست اگرچه حال جمعی آنرا الهیه نموده‌اند آنرا بمفتریات کذبه نالایقه بیالایند و لکن الله یعلم و هم
لا یعلمون نفسی که بقدرت و قوت الهی مقابل جمیع احزاب عالم قیام نمود و کل را بافق اعلی
دعوت فرمود او را انکار نموده‌اند و نفوسی که لازال خلف استار و احجاب ساکن و بحفظ خود مشغول
بآن نفوس تمسک جسته‌اند حال هم جمعی بکذب و افترا مشغول قصدی جز ادخال شبهات
در افئده و قلوب نداشته و ندارند هر نفسی از مدینه کبیره باین ارض توجه مینماید فوراً بسیاله برقیه
خبر میدهند که وجهی سرقت نموده و بعکا رفته شخص عالم و کاملی و فاضلی در اواخر عمر بارض مقدسه
توجه نموده و مقصودش اعتکاف بوده درباره او نوشته‌اند آنچه را که زفرات مخلصین و مقربین مرتفع
این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیر الدوله میرزا حسین خان غفر الله له شناخته بود و البته
نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر نموده
یوم ورود مهماندار دولت حاضر و ما را بمحلی که مأمور بود برده فی الحقیقه کمال محبت و عنایت
از جانب دولت نسبت باین مظلومان ظاهر و مشهود یوم دیگر شاهزاده شجاع الدوله و میرزا صفا

بنیابت مرحوم مغفور مشیر الدوله وزیر مختار تشریف آوردند و همچنین بعضی از وزرای دولت علیه از جمله مرحوم
کمال پاشا و بعضی دیگر و این مظلوم متوکلاً علی الله من غیر ذکر حاجت و مطلبی چهار شهر در آن ارض بوده و اعمالش
نزد کل معلوم و مشهود لا ینکرها الّا کلّ مبغض کذّاب من عرف الله لم یعرف دونه دوست نداشته
و نداریم امثال این امور را ذکر نمائیم بعضی از بزرگان ایران هر هنگام وارد آن مدینه شده اند
درب خانه ها لأجل شهریه و انعام کمال جدّ و جهد را مبذول داشته اند و این مظلوم اگر سبب
عزّت نبوده علّت ذلّت هم نشده و در این ایّام حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه نظر بدوستی این مظلوم
نبوده بلکه نظر بمقتضیات حکمت و خدمتی که مستوراً در نظر داشته اند بوده شهادت میدهیم که در خدمت
دولت امین بوده بشأنی که خیانت را در عرصه‌اش راهی و مقامی نبوده و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم
هم او بوده ولکن چون در عمل خود صادق بوده لائق ذکر خیر است این مظلوم لازال همّش
و قصدش ارتفاع و ارتقاء دولت و ملّت بوده نه ارتفاع مقام خود حال جمعی جمیع را جمع نموده اند
و بر هتک حرمت این مظلوم قیام کرده اند ولکن المظلوم یسأل الله تبارک و تعالی أن یؤیّدهم
علی الرّجوع و یوفّقهم علی تدارک ما فات عنهم و الانابة لدی باب عطائه انّه هو الغفور الرّحیم .

یا شیخ انّ قلمی ینوح لنفسی و اللّوح یبکی بما ورد علیّ من الّذی حفظناه
فی سنین متوالیات و کان أن یخدم أمام وجهی فی اللّیالی و

الایام الی ان اغواه احد خدامی الذی سمی بسید محمد یشهد بذلک عباد موقنون الذین هاجروا معی من الزوراء الی ان وردنا فی هذا السجن العظیم و ورد منها علی ما صاح به کل عالم و ناح به کل عارف و ذرفت دموع المنصفین نسأل الله ان یؤید الغافلین علی العدل و الانصاف و یعرفهم ما غفلوا عنه انه هو الفضال الکریم ای رب لا تمنع عبادک عن باب فضلک و لا تطردهم عن بساط قربک ایدهم علی کشف سبحات الجلال و خرق حجبات الاوهام و الآمال انک انت الغنی المتعال لا اله الا انت العزیز الفضال .

قسم بآفتاب برهان که از افق سماء ایقان اشراق نموده این مظلوم در لیالی و ایام بتهذیب نفوس مشغول تا آنکه نور دانائی بر تاریکی نادانی غلبه نمود .

یا شیخ

مکرر ذکر شده و میشود چهل سنه بعنایت الهی و اراده قویه نافذه ربانی حضرت سلطان ایده الله را نصرت نمودیم نصرتی که نزد منصف عدل و انصاف ثابت و محقق است و لا ینکرها الا کل معتد اثیم و کل مبغض مریب .

عجب آنکه وزرای دولت و امنای ملت الی حین باین خدمت ظاهره مبین ملتفت نشده اند و یا شده اند نظر بحکمت ذکر نفرموده اند قبل از اربعین هر سنه ما بین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم و بعد بحبل حکمت و بیان و نصیحت و عرفان کل بحبل متین صبر و ذیل منیر اصطبار تمسک جستند

و شماتت نمودند بشأنی که آنچه بر این حزب مظلوم وارد شد تحمل نمودند و بحق گذاشتند مع آنکه
در مازندران و رشت جمع کثیری را ببدترین عذاب معذب نمودند از جمله حضرت حاجی نصیر که
فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سماء تسلیم بعد از شهادت چشم او را کندند و دماغش را بریدند
و ظلم بمقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار بعضی
در اطراف ممالک اعانت نمودند یا شیخ قلم حیا میکند از ذکر آنچه واقع شده و در ارض صاد
نار ظلم مشتعل بشأنی که هر منصفی نوحه نمود لعمرک از مدائن علم و معرفت نحیب و بکاء مرتفع بقسمی که اکباد
اهل تقی و تقوی محترق نورین نیرین حسنین در آن ارض رایگان جان فدا نمودند نه ثروت
و ثروت و عزت ایشان را منع نمود الله یعلم ما ورد علیهما و القوم اکثرهم لا یعلمون و قبل از
ایشان جناب کاظم و من معه و در آخر حضرت اشرف کأس شربت شهادت را بکمال شوق و اشتیاق
نوشیدند و برفیق اعلی شتافتند و همچنین در عهد سردار عزیز خان جناب عارف بالله میرزا
مصطفی و من معه را اخذ نمودند و برفیق اعلی و افق ابهی فرستادند باری در هر بلدی آثار ظلم ظاهر
و مشهود ظلمی که شبه و مثل نداشته مع ذلک نفسی بر دفاع قیام ننمود در حضرت بدیع که حامل لوح
حضرت سلطان بود تفکر نما که چگونه جان داد آن فارس مضمار انقطاع اکلیل ثمین حیات را
نثار دوست یکتا نمود .

یا شیخ از این امور آنکه رشوه کدام امر لائق اقرار است بیّن لوجه الله ولاتکن من الصّامتین حضرت نجفعلی را اخذ نمودند و با کمال جذب و شوق قصد مقام شهادت نمود و باین کلمه ناطق : «ما بها و خون بها را یافتیم» زین گفت و جان داد در اشراق و تجلّی نیّر انقطاع که از شطر اعلی قلب مُلّا علیجان اشراق نمود نظر نمائید نفحات کلمهٔ علیا و اقتدار قلم اعلی شأنی جذبش نمود که میدان شهادت را ایوان عشرت نمود بشر حیات بل الاُولی اُولی در جناب ابا بصیر و سیّد اشرف زنجانی تفکّر نمائید امّ اشرف را حاضر نمودند که اشرف را نصیحت نماید ترغیب نمود الی ان فاز بالشّهادة الکبری . یا شیخ این حزب از خلیج اسما گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه برافراشته اند از شان صد هزار جان رایگان نثار نمایند و بما اراده الاعدا تکلّم ننمایند باراده الله متمسّکند و از ما عند القوم فارغ و آزاد سر دادند و کلمهٔ ما لاینبغی نگفتند تفکّر نمائید گویا از بحر انقطاع نوشیده اند زندگی دنیا ایشان را از شهادت در سبیل الهی منع ننمود در مازندران جمع کثیری از عباد الله را تمام نمودند حاکم مستقرّات جمعی را تاراج کرد از جمله ذکر نمود حضرات اسلحه جمع کرده اند و بعد از تفحّص ملاحظه شد یک لوله تفنگ هم نبوده اسباب بچه سبحان الله این حزب بسلاح محتاج نه چه که کمر همّت لاجل اصلاح عالم بسته اند جندشان اعمال طیّبه سلاحشان اخلاق مرضیّه و سردارشان تقوی الله طوبی لمن انصف لعمر الله این حزب از صبر و سکون و تسلیم و رضا مظاهر عدل شده اند و در اصطبار

بمقامی رسیده اند که کشته شده اند و نکشته اند مع آنکه بر مظلومهای ارض وارد شد آنچه در تاریخ عالم شبه آنرا ذکر ننموده و چشم امم مثلش را ندیده آیا سبب آنکه این بلایای عظیمه را قبول نموده اند و در دفع آن دست دراز ننموده اند چه بوده و علت تسلیم و سکون چه سبب منع قلم اعلی در صباح و مساء و اخذ زمام امور بقدرت و قوت مولی الوری در ابا بدیع تفکر نمائید آن مظلوم را اخذ نمودند و سبّ و لعن این مظلوم امر کردند ولکن بعنایت الهی در حمیت ربّانی شهادت اختیار نمود و به آن فائز گشت ان تعدّوا الشّهداء فی سبیل الله لا تحصوهم ،

در حضرت سید اسمعیل علیه سلام الله و عنایته نظر نمائید که قبل از فجر باب بیت را با عمامهٔ خود جاروب نمود و بعد در کنار شط مقبلاً الی البیت بدست خود جان نثار نمود در نفوذ کلمه نظر نما جمیع این نفوس را اوّل سبّ و لعن امر نمودند ولکن هیچیک ارادهٔ خود را بر ارادة الله مقدّم نداشت

یا شیخ از قبل حضرت ذبیح یک نفس بوده و حال این مظلوم ظاهر نمود از برای شما آنچه را که علّت حیرت منصفین است انصف بالله و قم علی خدمة ربّک انّه یجزیک جزاءً لا تعادله کنوز الأرض و لا خزائن الملوک و السّلاطین توکّل فی کلّ الأمور علی الله و فوّضها الیه انّه یعطیک اجراً کان فی الکتاب عظیماً و در این دو روزهٔ عمر باعمالی مشغول شو که عرف رضا از آن متضوّع گردد و طراز قبول

مزیّن شود حضرت بلال حبشی چون عملش مقبول افتاد سین او از شین عالم سبقت گرفت امروز باید جمیع احزاب بنور اتّحاد و اتّفاق منوّر گردند باری کبر و غرور بعضی از احزاب عالم دانائی را خراب کعبه و بیت عدل و داد را ویران نموده .

یا شیخ وارد شد بر این مظلوم آنچه که شبه و مثل نداشته و کلّ را بکمال تسلیم و رضا لاجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمة الله حمل نمودیم در ایامی که در سجن ارض میم بودیم ما را یک یوم بدست علما دادند دیگر معلومست که چه وارد شد و اگر وقتی آنجناب در انبار حضرت سلطان وارد شوند از ناظر و رئیس آن محلّ طلب نمایند که آن دو زنجیر را که یکی بقره کهر و یکی بسلاسل معروفست بنمایند قسم به نیّر عدل که چهار شهر این مظلوم در یکی از این دو معذّب و مغلول . وَحُزنِی ما یَعقُوبُ بَثَّ اَقلَّهُ وَکُلّ بَلا اَیُّوبَ بَعض بَلِیّتِی

و همچنین در شهادت حاجی محمّد رضا در مدینهٔ عشق تفکّر نمائید ظالمهای عالم بر این مظلوم وارد آوردند آنچه را که بعضی از علمای خارجه گریستند و نوحه نمودند چه که از قرار مذکور و معلوم سی و دو زخم بر جسد مبارکش وارد و مع ذلک احدی از امر تجاوز ننمود و دست در نیاورد در هر حال حکم کتاب را بر ارادهٔ خود مقدّم داشتند مع آنکه در آن مدینه جمعی از این حزب بوده و هستند استدعا آنکه حضرت سلطان ایّده الله تبارک و تعالی در این امور بنفسه تفکّر فرمایند و بعدل و انصاف حکم نمایند

مع آنکه در اکثری از بلاد ایران در این سنین اخیره این حزب کشته شدند و نکشتند مشاهده میشود
بغضای افئده بعضی زیاده از قبل ظاهر و از سیّد اعمال شفاعت مظلومها از اعداء نزد امرا بجه
البتّه بسمع بعضی رسیده که حزب مظلوم در آن مدینه نزد حاکم از قاتل با شفاعت نمودند و تخفیف
طلب کردند فاعتبروا یا اولی الابصار .

این آیات محکمات در یکی از الواح از قلم اعلی نازل :

یا شیخ

یا عبد اسمع نداء المظلوم الّذی حمل الشّدائد و البلایا فی سبیل الله
مالک الاسماء الی ان سجن فی ارض الطّاء انّه دعا النّاس الی الجنّة العلیا و هم اخذوه
و داروا به فی المدن و الدّیار کم من لیل طار النّوم من عیون احبّائی حبّاً لنفسی و کم
من یوم قام علی الاحزاب مرّة رأیت نفسی علی اعلی الجبال و اخری فی سجن الطّاء
فی السّلاسل و الاغلال لعمر الله قد کنت شاکراً ناطقاً ذاکراً متوجّهاً راضیاً خاضعاً
خاشعاً فی کلّ الاحوال کذلک مضت ایّامی الی ان انتهت الی هذا السّجن الّذی به تزلزلت
الارض و ناحت السّموات طوبی لعبد نبذ الظّنون اذ اتی المکنون بآیات الآیات
انّا اخبرنا النّاس بهذا الظّهور الاعظم و لکنّ القوم فی سکر عجاب عند ذلک ارتفع
النّداء من شطر الحجاز نادت و قالت طوبی لک یا عکّاء بما جعلک الله مطلع نداء الاحلی و

مشرق آیاته الکبری و نعیماً لک بما استقرّ علیک کرسیّ العدل و اشرق من اُفقک نیّر العنایة و الألطاف طوبی لمنصف انصف فی هذا الذّکر الأعظم و ویلٌ لکلّ غافل مرتاب و بعد از شهادت بعضی از شهدا، لوح برهان از سمآء امر مالک ادیان نازل :

هو المقتدر العلیم الحکیم

قد احاطت ارياحُ البغضاء سفينةَ البطحاء بما اكتسبت ايدي الظّالمين يا ايّها المشهور بالعلم قد افتيت على الّذين ناح لهم كتب العالم و شهد لهم دفاتر الاديان كلّها و انّك انت يا ايّها البعيد في حجاب غليظ تاللّه قد حكمت على الّذين بهم لاح اُفق الايمان يشهد بذلك مطالع الوحي و مظاهر امر ربّك الرّحمن الّذين انفقوا ارواحهم و ما عندهم في سبيله المستقيم قد صاح من ظلمك دين اللّه فيما سواه و انّك تلعب و تكون من الفرحين ليس في قلبي بغضك و لا بغض احدٍ من العباد انّ العارف يراك و امثالك في جهل مبين انّك لو اطّلعت على ما فعلت لألقيت نفسك في النّار او خرجت من البيت متوجّهاً الى الجبال و نحت الى ان رجعت الى مقام قدّر لك من لدن مقتدر قدير يا ايّها الموهوم اخرق حجبات الظّنون و الأوهام لترى شمس العلم مشرقة من هذا الأفق المنير قد قطّعت بضعة الرّسول و ظننت انّك نصرت دين اللّه كذلك سوّلت لك نفسك و انت من الغافلين قد احترق

من فعلك قلوب الملأ الأعلى والذين طافوا حول أمر الله رب العالمين قد ذاب كبد البتول من ظلمك وناح أهل الفردوس في مقام كريم انصف بالله بأيّ برهان استدلّ علماء اليهود وافتوا به على الروح اذ أتى بالحقّ وبأيّ حجّة أنكر الفريسيون وعلماء الأصنام اذ أتى محمّد رسول الله بكتاب حكم بين الحقّ والباطل بعدل اضاء بنوره ظلمات الأرض وانجذبت قلوب العارفين وانّك استدللت اليوم بما استدلّ به علماء الجهل في ذاك العصر يشهد بذلك مالك مصر الفضل في هذا السجن العظيم انّك اقتديت بهم بل سبقتهم في الظلم وظننت انّك نصرت الدين ودفعت عن شريعة الله العليم الحكيم ونفسه الحقّ ينوح من ظلمك الناموس الأكبر وتصيح شريعة الله التي بها سرت نسمات العدل على من في السموات والأرضين هل ظننت انّك ربحت فيما افتيت لا وسلطان الأسماء يشهد بخسرانك من عنده علم كلّ شيء في لوح حفيظ يا أيها الغافل انّك ما رأيتني وما عاشرت وما آنست معي في أقلّ من آن فكيف أمرت الناس بسبّي هل اتّبعت في ذلك هواك أم مولاك فأت بآية ان أنت من الصادقين نشهد انّك نبذت شريعة الله وراءك واخذت شريعة نفسك انّه لا يعزب عن علمه من شيء انّه هو الفرد الخبير.

يا أيها الغافل اسمع ما أنزله الرحمن في الفرقان: «لا تقولوا لمن ألقى اليكم السلام لست مؤمناً» كذلك حكم من في قبضته ملكوت الأمر والخلق ان انت من السامعين

انّک نبذت حکم الله واخذت حکم نفسک فویل لک یا ایّها الغافل المریب انّک
لو تنکرنی بایّ برهان یثبت ما عندک فأت به یا ایّها المشرک بالله والمعرض عن سلطانه
الّذی احاط العالمین اعلم انّ العالم من اعترف بظهوری وشرب من بحر علمی و
طار فی هواء حبّی ونبذ ما سوائی واخذ ما نزّل من ملکوت بیانی البدیع انّه بمنزلة
البصر للبشر وروح الحیوان لجسد الأمکان تعالی الرّحمن الّذی عرّفه واقامه علی خدمته أمره
العزیز العظیم یصلّی علیه الملأ الأعلی واهل سرادق الکبریاء الّذین شربوا رحیقی المختوم
باسمی القویّ القدیر انّک ان تک من أهل هذا المقام الأعلی فأت بآیة من لدی الله
فاطر السّماء وان عرفت عجز نفسک خذ اعنّة هواک ثمّ ارجع الی مولاک لعلّ یکفّر عنک
سیئاتک الّتی بها احترقت اوراق السّدرة وصاحت الصّخرة وبکت عیون العارفین
بک انشقّ ستر الرّبوبیّة وغرقت السّفینة وعقرت النّاقة وناح الرّوح فی مقام رفیع اتعترض
علی الّذی أتاک بما عندک وعند اهل العالم من حجج الله وآیاته افتح بصرک لتری المظلوم
مشرقاً من أفق ارادة الله الملک الحقّ المبین ثمّ افتح سمع فؤادک لتسمع ما تنطق به السّدرة
الّتی ارتفعت بالحقّ من لدی الله العزیز الجمیل انّ السّدرة مع ما ورد علیها من ظلمک
واعتساف أمثالک تنادی بأعلی النّداء وتدعو الکلّ الی سدرة المنتهی والأفق الأعلی
طوبی لنفس رأت الآیة الکبری ولأذن سمعت نداءها الأحلی وویل لکلّ معرض اثیم یا ایّها

المعرض بالله لو ترى السدرة بعين الانصاف لترى آثار سيوفك في افنانها واغصانها
واوراقها بعد ما خلقك الله لعرفانها وخدمتها تفكر لعل تطلع بظلمك وتكون من التائبين
أظننت انا نخاف من ظلمك فاعلم ثم ايقن انا في اول يوم فيه ارتفع صرير القلم الاعلى
بين الارض والسماء انفقنا ارواحنا واجسادنا وابنائنا واموالنا في سبيل الله العلي العظيم
ونفتخر بذلك بين اهل الانشاء والملأ الاعلى يشهد بذلك ما ورد علينا في هذا الصراط
المستقيم تالله قد ذابت الاكباد وصلبت الاجساد وسفكت الدماء والابصار كانت ناظرة
الى افق عناية ربها الشاهد البصير كلما زاد البلاء زاد اهل البهاء في حبهم قد شهد بصدقهم
ما انزله الرحمن في الفرقان بقوله: «فتمنوا الموت ان كنتم صادقين» هل الذي حفظ نفسه
خلف الاحجاب خير ام الذي انفقها في سبيل الله انصف ولا تكن في تيه الكذب من الهائمين
قد اخذهم كوثر محبة الرحمن على شأن ما منعتهم مدافع العالم ولا سيوف الامم عن التوجه الى بحر
عطاء ربهم المعطي الكريم تالله ما اعجزني البلاء وما اضعفني اعراض العلماء نطقت ونطق امام
الوجوه قد فتح باب الفضل واتى مطلع العدل بآيات واضحات وحجج باهرات من لدى الله
المقتدر القدير احضر بين يدي الوجه لتسمع اسرار ما سمعه ابن عمران في طور العرفان
كذلك يأمرك مشرق ظهور ربك الرحمن من شطر سجنه العظيم عند ذلك ارتفع نداء النقطة مرة
أخرى وحنينها وتقول ان الطور ينادي ويقول يا ملأ البيان اتقوا الرحمن اني فزت بتكلمي

و اخذ جذب فرحی حصاة الارض و ترابها و السدرة تقول یا ملأ البیان انصفوا فیما ظهر بالحق قد ظهرت النار التی اظهرها الله للکلیم یشهد بذلک کل ذی بصر علیم .

یا شیخ بعضی از شهدای این ظهور ذکر شد و همچنین بعضی از آیات که در ذکر ایشان از ملکوت بیان نازل امید آنکه منقطعاً عن العالم در آنچه ذکر شده تفکر فرمایند حال در میرزا هادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاء تفکر لازم اول بمجرد آنکه شنید او را بابی گفته‌اند اضطراب اخذش نمود بشأنی که قرار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقا جست و نطق نمود بکلماتی که سزاوار نبود لازال کلیارهای عالم محض حب ریاست عمل نموده‌اند آنچه را که سبب و علت گمراهی عباد گشته آنجناب جمیع را مشاهده آن نفوس ندانند استقامت و ثبوت و رسوخ و اطمینان و تمکین و وقار شهدای این ظهور ذکر شد تا آنجناب آگاه شوند و مقصود از آنچه بیان شد از الواح ملوک و غیره آنکه آنجناب بیقین مبین بدانند که این مظلوم امر الله را ستر ننمود و به آنچه مأمور بود امام وجوه عالم بافصح بیان ذکر نمود و القا فرمود ولکن امثال آن نفوس ضعیفه مثل هادی و غیره امر الله را تبدیل نمودند و نظر بزندگانی دو روزه دنیا عمل کردند و گفتند آنچه را که در عین عدل گریست و قلم اعلی نوحه نمود مع آنکه از صدر امر بی خبر بوده و هستند و از این مظلوم آنچه لله اظهار نمود یا هادی نزد اخوی رفتی و دیدی حال بساحت مظلوم توجه نما شاید نفحات وحی و فوحات

الهام ترا تأیید نماید و بمقصود فائز گرداند هر نفسی الیوم بمشاهده آثار فائز شود حق را از باطل مثل شمس از ظل تمیز دهد و بمقصود آگاه گردد حق شاهد و گواه است آنچه ذکر شده لوجه الله بوده که شاید آنجناب سبب هدایت خلق شوند و احزاب عالم را از ظنون و اوهام نجات بخشند.

سبحان الله الی حین معرضین و منکرین نمیدانند آنچه نزد مبشر یعنی نقطه رفته از که بوده العلم عند الله رب العالمین.

یا شیخ همت کن و در خدمت امر قیام نما امروز رحیق مختوم از ایام وجوه ظاهر خذه باسم ربک ثم اشرب بذکره العزیز البدیع این مظلوم در لیالی و ایام بتألیف قلوب و تهذیب نفوس مشغول امورات واقعه در ایران در سنین اولیه فی الحقیقه سبب حزن مقربین و مخلصین بوده و در هر سنه قتل و غارت و تاراج و سفک دماء موجود یک سنه در زنجان ظاهر شد آنچه که سبب فزع اکبر بود و همچنین یک سنه در نی ریز و سنه دیگر در طبرستان تا آنکه واقعه ارض طاء واقع و از آن بعد این مظلوم باعانت حق جل جلاله این حزب مظلوم را بما ینبغی آگاه نمود کل از ماعندهم و ماعند القوم مقدس و بماعند الله متشبث و ناظر حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام العتبة العلیا عهد مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رأی جهان آرای حضرت سلطانی

حضرت سلطانی باشد هر ملّتی باید مقام سلطنتش را ملاحظه نماید و در آن خاضع باشد و بامرش عامل
و بحکمش متمسّک. سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند. این مظلوم
با احدی مداهنه ننموده کلّ براین فقره شاهد و گواهند ولکن ملاحظهٔ شئون سلاطین من عند الله بوده و
از کلمات انبیاء و اولیاء واضح و معلوم. خدمت حضرت روح علیه السّلام عرض نمودند:
«یا روح الله أیجوز ان تعطی جزیة لقیصر ام لا قال بلی ما لقیصر لقیصر و ما لله لله.» منع نفرمودند
و این دو کلمه یکی است نزد متبصّرین چه که ما لقیصر اگر من عند الله نبود نهی میفرمودند و همچنین در آیهٔ مبارکه:
«اطیعوا الله و اطیعوا الرّسول و اولی الامر منکم» مقصود از این اولوالامر در مقام اوّل و رتبهٔ اولی ائمه
صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در
رتبهٔ ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده‌اند یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منوّر و روشن است.
امید آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند. کلّ باید از حق
از برای ایشان طلب نمایند آنچه را که الیوم سزاوار است.

الهی الهی

و سیّدی و سندی و مقصودی و محبوبی اسألک بالاسرار الّتی
کانت مکنونة فی علمک و بالآیات الّتی منها تضوّع عرف عنایتک
و بامواج بحر عطائک و سماء فضلک و کرمک و بالدّماء الّتی سفکت فی سبیلک و بالاکباد الّتی

ذا ثبت فی حبّک ان تؤیّد حضرة السّلطان بقدرتک و سلطانک لیظهر منه ما یکون باقیاً فی کتبک و صحفک و الواحک ای ربّ خذ یده بید اقتدارک و نوّره بنور معرفتک و زیّنه بطراز اخلاقک انّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا اله الّا انت الغفور الکریم .

حضرت بولس قدّیس در رساله بأهل رومیه نوشته : « تخضع کلّ نفس للسّلاطین العالیة فانّه لا سلطان الّا من الله و السّلاطین الکائنة انّما رتّبها الله فمن یقاوم السّلطان فانّه یعاند ترتیب الله . » الی ان قال : « لانّه خادم الله المنتقم الّذی ینفذ الغضب علی من یفعل الشّرّ » میفرماید ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان من عند الله بوده در احادیث قبل هم ذکر شده آنچه در علماء دیده و شنیده اند نسئل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک یا شیخ علی التّمسّک بما نزل من سماء عطاء الله ربّ العالمین علماء باید با حضرت سلطان متّحد شوند و بآنچه سبب حفظ و حراست و نعمت و ثروت عباد است تمسّک نمایند سلطان عادل عند الله اقربست از کلّ یشهد بذلک من ینطق فی السّجن الأعظم الله لا اله الّا هو الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم اگر آنجناب یکساعت لوجه الله در اموری که از قبل و بعد ظاهر شده تفکّر فرمایند از ما عنده بما عند الله توجّه نمایند و سبب اعلاء کلمة الله گردند آیا از اوّل ابداع الی حین از مشرق ارادهٔ الهی نوری و یا ظهوری اشراق نموده که قبائل ارض او را قبول نموده و امرش را پذیرفته اند آنکه بوده و ثمرش چه از حضرت خاتم

روح ماسواه فداه و من قبله حضرت روح الی ان ینتهی الی البدیع الاوّل در احیان ظهور کل
مبتلی بوده‌اند بعضی را مجنون گفته‌اند و برخی را کذّاب نامیده‌اند و عمل نموده‌اند آنچه را که قلم حیا
میکند از ذکرش لعمر الله ورد علیهم ما ناحت به الاشیاء کلّها و لکنّ القوم اکثرهم فی جهل
مبین نسأل الله ان یؤیّدهم علی الرّجوع الیه و الانابة لدی باب رحمته انّه علی کلّ شیء قدیر
فی هذا الحین ارتفع صریر قلمی الاعلی و قال وصّ حضرة الشّیخ بما وصّیتُ به احدَ اغصانک
لعلّ نفحات البیان تجذبه و تقرّبه الی الله ربّ العالمین .

کن فی النّعمة منفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً
و للفقراء کنزاً و للاغنیاء ناصحاً و للمنادی مجیباً و فی الوعد وفیّاً و فی الامور منصفاً
و فی الجمع صامتاً و فی القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظّلمة سراجاً
و للمهموم فرجاً و للظّمآن بحراً و للمکروب ملجأ و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً
و فی الاعمال متّقیاً و للغریب وطناً و للمریض شفاءً و للمستجیر حصناً و للضّریر بصراً
و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهیکل الامانة طرازاً و لبیت الاخلاق عرشاً
و لجسد العالم روحاً و لجند العدل رایةً و لافق الخیر نوراً و للارض الطّیّبة رذاذاً
و لبحر العلم فلکاً و لسماء الکرم شمساً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدّهر بیاضاً و لشجر
الخشوع ثمراً نسأل الله ان یحفظک من حرارة الحقد و صبارّة البرد انّه قریب مجیب کذلک

نطق لسانی لأحد اغصانی و ذکرناه لأحبائی الّذین نبذوا الأوهام و اخذوا ما أُمروا به فی یوم فیه اشرقت شمس الأیقان من اُفق ارادة الله ربّ العالمین هذا یوم فیه غرّدت طیر البیان علی الأغصان باسم ربّها الرّحمن طوبی لمن طار بأجنحة الاشتیاق الی الله مالک یوم التّلاق حق آگاه و معشر زمن گواه که این مظلوم لازال تحت خطر عظیم بوده و لو لا البلایا فی سبیل الله ما لذّ لی بقائی و ما نفعنی حیاتی و لا یخفی علی اهل البصر و النّاظرین الی المنظر الاکبر بأنّی فی اکثر ایّامی کنت کعبد جالس تحت سیف عُلّق بخیط واحد و لا یدری متی ینزل أینزل فی الحین او بعد حین و فی کلّ ذلک نشکر الله ربّ العالمین و لسان ترحّم در لیالی و ایّام باین مُناجات ناطق :

سُبحانک یا الهی

لو البلایا فی سبیلک من أین یظهر مقام عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حُبّک بایّ شیء یُثبت شأن مُشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دُموع عیونهم و مُونس مُریدیک زفرات قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما ألذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما أعزّ سهام الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی و سیّدی اشربنی فی أمرک ما أردته و أنزل علیّ فی حبّک ما قدّرته و عزّتک لا ارید الّا ما ترید و لا أحبّ الّا ما أنت تحبّ توکّلت علیک فی کلّ الأحوال انّک انت الغنیّ المتعال

أسألك يا إلهي أن تظهر لنصرة هذا الظهور من كان قابلاً لأسمائك وسلطانك ليذكرك بين خلقك ويرفع أعلام نصرك في مملكتك ويزيّنهم بأخلاقك وأوامرك لا إله إلّا أنت المهيمن القيّوم. عند ذلك ارتفع نداء الفطرة مرّة بعد مرّة نادت وقالت يا ملأ الأرض تالله إنّي لفطرة الله بينكم إيّاكم أن تنكروني قد ظهرني الله بنور أحاط على من في السموات والأرضين أنصفوا يا قوم في ظهوري وبروزي وإشراقي ولا تكونوا من الظالمين.

يا شيخ إنّ المظلوم يسأل الله تبارك وتعالى أن يجعلك فاتح باب الإنصاف ويظهر بك أمره بين العباد إنّه هو المقتدر العزيز الوهّاب.

یا شیخ از حقّ بطلب آذان و ابصار و افئدهٔ عالم را مقدّس فرماید و از هوای نفس حفظ نماید چه که غرض مرضیست بزرگ انسان را از عرفان حضرت موجد محروم مینماید و از تجلیات انوار نیّر ایقان ممنوع میسازد. از فضل و رحمت الهی سائل و آملیم که این مانع اکبر را از میان بردارد. انّه هو القوی الغالب القدیر. فی هذا الحین ارتفع النداء عن یمین البقعة النوراء الله لا اله الّا هو الآمر الحکیم. ألق علی الشیخ بقیّة لوح البرهان لیجذبه الی افق ظهور ربّه الرحمن لعلّه یقوم علی نصرة الامر بآیات محکمات و براهین عالیات و ینطق بین العباد بما نطق به لسان البرهان الملک لله ربّ العالمین.

اقرأ كتاب الايقان وما انزله الرحمن لملك باريس وامثاله لتطلع بما قضى من قبل وتوقن بانا ما اردنا الفساد في الارض بعد اصلاحها انما نذكر العباد خالصا لوجه الله من شاء فليقبل ومن شاء فليعرض ان ربنا الرحمن لهو الغني الحميد يا معشر الاحزاب هذا يوم لا ينفعكم شيء من الاشياء ولا اسم من الاسماء الا بهذا الاسم الذي جعله الله مظهر امره و مطلع اسمائه الحسنى لمن في ملكوت الانشاء نعيما لمن وجد عرف الرحمن وكان من الراسخين ولا يغنيكم اليوم علومكم وفنونكم ولا زخارفكم وعزكم دعوا الكل وراءكم مقبلين الى الكلمة العليا التي بها فصلت الزبر والصحف وهذا الكتاب المبين يا قوم ضعوا ما الفتموه من قلم الظنون والاوهام تالله قد اشرقت شمس العلم من افق اليقين يا ايها الغافل ان كنت في ريب مما نحن عليه انا نشهد بما شهد الله قبل خلق السموات والارض انه لا اله الا هو العزيز الوهاب ونشهد انه كان واحدا في ذاته وواحدا في صفاته لم يكن له شبه في الابداع ولا شريك في الاختراع قد ارسل الرسل وانزل الكتب ليبشروا الخلق الى سواء الصراط هل السلطان اطلع وغض الطرف عن فعلك ام اخذه الرعب بما عوت شرذمة من الذئاب الذين نبذوا صراط الله وراءهم واخذوا سبيلك من دون بينة ولا كتاب انا سمعنا بان ممالك الايران تزينت بطراز العدل فلما تفرسنا وجدناها مطالع الظلم ومشارق الاعتساف انا نرى العدل تحت مخالب الظلم نسأل الله ان يخلصه بقوة من عنده وسلطان من لدنه

إنّه هو المهيمن على من في الأرضين والسّموات ليس لأحد أن يعترض على نفس فيما ورد على أمرائه ينبغي
لكلّ من توجّه إلى الأفق الأعلى أن يتمسّك بحبل الاصطبار ويتوكّل على الله المهيمن المختار يا أحبّاء الله
اشربوا من عين الحكمة وطيروا في هواء الحكمة وتكلّموا بالحكمة والبيان كذلك يأمركم ربّكم العزيز العلّام
يا غافل لا تطمئنّ بعزّك واقتدارك مثلك كمثل بقيّة أثر الشّمس على رؤوس الجبال سوف يدركها
الزّوال من لدى الله الغنيّ المتعال قد أخذ عزّك وعزّ أمثالك وهذا ما حكم به من عنده
أمّ الألواح أين من حارب الله وأين من جادل بآياته وأين من أعرض عن سلطانه وأين الّذين
قتلوا أصفياءه وسفكوا دماء أوليائه تفكّر لعلّ تجد نفحات أعمالك يا أيّها الجاهل المرتاب
بكم ناح الرّسول وصاحت البتول وخربت الدّيار وأخذت الظّلمة كلّ الأقطار.
يا معشر العلماء بكم انحطّ شأن الملّة ونكس علم الإسلام وثلّ عرشه العظيم كلّما أراد مميّز أن
يتمسّك بما يرتفع به شأن الإسلام ارتفعت ضوضاؤكم وبذلك منع عمّا أراد وبقي الملك
في خسران كبير يا قلمي الأعلى اذكر الرّقشاء الّتي بظلمها ناحت الأشياء وارتعدت فرائص
الأولياء كذلك يأمرك مالك الأسماء في هذا المقام المحمود قد صاحت من ظلمك
البتول وتظنّ أنّك من آل الرّسول كذلك سوّلت لك نفسك يا أيّها المعرض عن الله
ربّ ما كان وما يكون انصف يا أيّتها الرّقشاء بأيّ جرم لدغت أبناء الرّسول ونهبت
أموالهم أكفرت بالّذي خلقك بأمره كن فيكون قد فعلت بأبناء الرّسول ما لا فعلت

عاد و ثمود بصالح و هود و لا اليهود بروح الله مالك الوجود أتنكر آيات ربك التي اذ
نزلت من سماء الامر خضعت لها كتب العالم كلها تفكر لتطلع بفعلك يا ايها الغافل المردود
سوف تأخذك نفحات العذاب كما اخذت قوما قبلك انتظر يا ايها المشرك بالله
مالك الغيب و الشهود هذا يوم أخبر به الله بلسان رسوله تفكر لتعرف ما انزله الرحمن
في الفرقان و في هذا اللوح المسطور هذا يوم فيه أتى مشرق الوحي بآيات بيّنات
التي عجز عن احصائها المحصون هذا يوم فيه وجد كل ذي شمّ عرف نسمة الرحمن في الامكان
و سرع كل ذي بصر الى فرات رحمة ربه مالك الملوك يا ايها الغافل تالله قد رجع
حديث الذبيح و الذبيح توجه الى مقر الفداء و ما رجع بما اكتسبت يداك يا ايها المبغض العنود
أظننت بالشهادة يحط شأن الامر لا والذي جعله الله مهبط الوحي ان أنت من الذين
هم يفقهون ويل لك يا ايها المشرك بالله و للذين اتخذوك إماماً لأنفسهم من دون
بيّنة و لا كتاب مشهود كم من ظالم قام على اطفاء نور الله قبلك و كم من فاجر قتل و نهب
الى أن ناحت من ظلمه الأفئدة و النفوس قد غابت شمس العدل بما استوى هيكل الظلم
على اريكة البغضاء و لكن القوم هم لا يشعرون يا جاهل قد قتلت ابناء الرسول و نهبت اموالهم
قل هل الاموال كفرت بالله ام مالكها على زعمك انصف يا ايها الجاهل المحجوب
قد اخذت الاعتساف و نبذت الانصاف بذلك ناحت الاشياء و انت من الغافلين

قد قلت الکبیر و نهبت الصّغیر هل تظنّ انّک تأکل ما جمعته بالظّلم لا و نفسی کذلک یخبرک الخبیر تالله لا یغنیک ما عندک و ما جمعته بالاعتساف یشهد بذلک ربّک العلیم قد مضت علی الظّفاء نور الامر سوف تخمد نارک امراً من عنده انّه هو المقتدر القدیر. لا تعجزه شئونات العالم و لا سطوة الامم یفعل ما یشآء بسلطانه و یحکم ما یرید تفکّر فی النّاقة مع انّها من الحیوان رفعها الرّحمن الی مقام نطق السن العالم بذکرها و ثنائها انّه هو المهیمن علی من فی السّموات و الارض لا اله الّا هو العزیز العظیم کذلک زیّنّا آفاق سمآء اللّوح بشموس الکلمات نعیماً لمن فاز بها و استضاء بانوارها و ویل للمعرضین و ویل للمنکرین و ویل للغافلین الحمد لله ربّ العالمین .

یا شیخ

قد اسمعناک تغرّدات عندلیب الفردوس و اریناک الآثار الّتی ازلها الله بامره المبرم فی السّجن الاعظم لتقرّ بها عینیک و تطمئنّ بها نفسک انّه هو الفیّاض الکریم قم بقوّة ابرهان علی خدمة امر الله ربّک الرّحمن لو تخاف من ایمانک خذ اللّوح ثمّ احفظ فی جیب توکّلک و اذا دخلت موقف الحشر و یسألک الله بایّ حجّة آمنت بهذا الظّهور اخرج اللّوح و قل بهذا الکتاب المبارک العزیز البدیع اذاً ترتفع الیک ایادی الکلّ و یأخذون اللّوح و یضعونه علی عیونهم و یجدون منه عرف بیان الله

ربّ العالمين لو يعذّبك الله بما آمنت بآياته في هذا الظّهور فبأيّ حجّة يعذّب الّذين آمنوا بمحمّد رسول الله ومن قبله بعيسى بن مريم ومن قبله بالكليم ومن قبله بالخليل إلى أن تنتهي الظّهورات إلى البديع الأوّل الّذي خُلق بإرادة ربّك القادر المحيط كذلك أنزلنا الآيات لأحد قبلك وذكرناها لك في هذا اليوم لتعرف وتكون من الموقنين . يا أيّها النّاطق بالعلم انّ الأمر أظهر من أن يخفى وأبين من أن يستر انّه كالشّمس في وسط الزّوال لا ينكرها إلّا كلّ مبغض مريب .

درین حین سزاوار آنکه بحضرت مقصود توجّه نمائیم و باین کلمات عالیات متمسّک شویم :

الهی الهی سراج امرت را بدهن حکمت برافروختی از ارياح مختلفه حفظش نما سراج از تو زجاج از تو اسباب آسمان و زمین در قبضهٔ قدرت تو امرا را عدل عنایت فرما و علما را انصاف توئی آن مقتدری که بحرکت قلم امر مبرمت را نصرت فرمودی و اولیا را راه نمودی توئی مالک قدرت و ملیک اقتدار لا إله إلّا أنت العزيز المختار وقل الهی الهی لك الحمد بما سقيتني من يد عطاء اسمك القيّوم رحيقك المختوم أسألك بأنوار فجر ظهورك ونفوذ كلمتك العليا واقتدار قلمك الأعلى الّذي بحركته انجذبت حقايق الأشياء ان توفّق حضرة السّلطان على نصرة أمرك والإقبال إلى أفق ظهورك

والتّوجّه الی أنوار وجهک   ای ربّ أیّده علی ما یقرّبه الیک ثمّ انصره بجنود السّموات والأرض أسألک یا اله الأسماء و فاطر السّماء بنور أمرک و نار سدرة عنایتک أن تؤیّد حضرته علی اظهار أمرک بین خلقک ثمّ افتح علی وجهه أبواب فضلک و رحمتک و عطائک انّک أنت المقتدر علی ما تشاء بقولک کن فیکون .

یا شیخ

زمام امور بقوّت الهی و قدرت ربّانی اخذ شده بود اخذ عزیز مقتدر أحدی قادر بر فساد و فتنه نبوده حال چون قدر عنایت و ألطاف را ندانستند بجزای اعمال خود مبتلی شده و میشوند و مأمورین نظر بحرکت سرّی حبّی محمود از جمیع جهات حزب مخالف را تحریک و تأیید نموده اند در مدینهٔ کبیره جمعی را بر مخالفت این مظلوم برانگیختند و امر بمقامی رسید که نفوس مأموره در آن ارض تمسّک نموده اند بآنچه سبب ذلّت دولت و ملّت است یکی از سادات بزرگوار که نزد اکثری از منصفین معروف و بشرف معروف و عملش مقبول و تجارتش مشهور و از جمله تجارت کلّی مشغول بسمت بیروت توجّه نمود نظر بدوستی آنجناب با این مظلوم از سیالهٔ برقیّه بمترجم ایران خبر دادند که سیّد مذکور با آدم خود وجهی از نقد و غیره سرقت نموده اند و بعکّا توجّه نموده اند و مقصود از این حرکت ذلّت این مظلوم بوده و لکن هیهات که اهل این دیار باین لغوهای نالایقه از صراط مستقیم صدق و راستی منحرف شوند باری از هر جهت بهجوم نموده اند و طرف مقابل را

تأیید میفرمایند و این مظلوم از حق میطلبد کلّ را موفّق دارد بر آنچه سزاوار ایّام است و در لیالی و ایّام باین کلمات محکمات ناظر و ناطق :

الهی الهی

أسألک بشمس فضلک و بحر علمک و سماء عدلک أن تؤیّد المنکرین علی الاقرار و المعرضین علی الاقبال و المفترین علی العدل و الانصاف ای ربّ ایّدهم علی الرّجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک انّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضین الحمد لله ربّ العالمین

عن قریب آنچه در افئده و قلوب مستور مشاهده گشت یوم یومیست که حضرت لقمان از برای پسرش ذکر فرموده و ربّ العزّه از آن خبر داده و حبیبش را آگاه نموده بقوله تعالی : « یا بُنَیَّ انّها ان تکُ مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة أو فی السّموات أو فی الأرض یأت بها الله أنّ الله لطیف خبیر. » امروز خائنه اعین و خافیه صدور کلّ امام کرسی ظهور ظاهر و هویدا لا یعزب عن علمه من شیئ یسمع و یری و هو السّمیع البصیر بسیار عجب است که امین و خائن را از هم فرق ننهاده ای کاش حضرت پادشاه ممالک ایران ادام الله سلطانه از قنسل دولت علیّهٔ ایران در این جهات بعضی از امور استفسار فرمایند تا بر افعال و اعمال این مظلوم آگاه شوند باری جمعی را از اختر و غیره بر انگیخته‌اند و در انتشار مفتریات مشغول این بسی واضح و معلوم نفسی را که مردود عباد

و مطرود بلاد مشاهده نمایند با سیف ضغینه و سهام بغضا احاطه کنند لیس هذا اوّل امرٍ ظهر بالظّلم و لا اوّل قارورةٍ کُسِرَت و لا اوّل سِترٍ هُتِکَ فی سبیل الله ربّ العالمین و این مظلوم سالها صامتاً در سجن اعظم بخود مشغول و از غیر الله منقطع ظلم بمقامی رسیده که اقلام عالم از تحریر آن عاجز و قاصر است در این مقام لازم امری که ظاهر شد ذکر شود شاید عباد بحبل عدل و راستی تمسّک نمایند :

جناب حاجی شیخ محمّد علی علیه بهاء الله الابدی از تجّار معروف بود اکثری از اهل مدینهٔ کبیره او را میشناسند در ایّام اخیره که سفارت ایران در آستانه در ستر بتخریب مشغول آن مقبل صادق را پریشان دیده اند تا آنکه شبی از شبها خود را در بحر انداخت و از قضا جمعی از عباد حاضر و او را اخذ نمودند و این عمل را هر حزبی تعبیری نمود و ذکری گفت تا آنکه مرّهٔ اخری شبی از شبها در جامعی رفته و خادم آن محلّ ذکر نمود این شخص شب را احیا داشت و تا صبح بمناجات و دعا و تضرّع و ابتهال مشغول و بعد ذکرش قطع شد و این عبد توجّه نمود مشاهده شد روح را تسلیم نموده و شیشهٔ خالی نزدش دیده شد مُشعر بر اینکه سمّ خورده باری بکمال تحیّر قوم را اطّلاع داد و دو وصیّت نامه از او ظاهر شد اوّل مُشعر بر اقرار و اعتراف بر وحدانیّت حقّ و تقدیس ذاته تعالی عن الاشباه و الامثال و تنزیه کینونته عن الاوصاف و الاذکار و الاقوال و الاقرار بظهور الانبیاء و الاولیاء و الاعتراف بما کان مرقوماً فی کتب الله مولی الوری و در ورقهٔ دیگر مناجاتی

عرض شد و در آخر ورقه ذکر نمود. این عبد و اولیا متحیر مانده‌اند چه که در یک مقام قلم اعلی کل را از فساد و نزاع و جدال منع فرموده و در مقامی هم از قلم اعلی این کلمهٔ علیا نازل اگر نفسی سوء قصدی از احدی در حضور مشاهده نماید باید تعرض نکند و بحق گذارد. این حکم محکم از یک جهت ظاهر و ثابت و از جهت دیگر مشاهده شد مقربین بکلماتی نطق مینمایند که قوهٔ بشری از حمل و اصغاء آن عاجز و قاصر است لذا این عبد این ذنب اعظم را اختیار نمود و از بحر کرم الهی و سماء رحمت ربانی سائل و آمل که جریرات این عبد را از قلم فضل و عطا محو فرماید سیئات بسیار و خطایا بیشمار و لکن بحبل جودش متمسکم و بذیل کرمش متشبث حق شاهد و مقربان درگاه آگاه که این عبد قادر بر اصغاء مقالات مغلّین نبوده لذا این عمل را ارتکاب نمود لو یعذّبنی انّه هو محمود فی فعله و لو یغفر لی انّه مطاع فی امره.

حال جناب شیخ در نفوذ کلمه تفکر نماید شاید از شمال وهم بیمین یقین توجه کنند. این مظلوم در امر الهی با احدی مداهنه ننموده و کلمهٔ حق را امام وجوه خلق باعلی النداء ذکر کرده من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض. و لکن اگر از این امور ظاهره واضحه مشهوده انکار شود چه امری نفوس متبصرین بطلی از قبول و اقرار منع نموده. انّا نسأل الله تبارک و تعالی ان یغفر للمذکور و یبدّل سیئاته بالحسنات انّه هو المقتدر العزیز الوهاب. اموری در این ظهور ظاهر که از برای مظاهر حلم و فضل و مشارق انصاف و عدل جز تصدیق مجالی نه. امروز بر شما لازم و واجب که بقوت ملکوتی قیام

نمائی و شبهات احزاب عالم را بقدرت علم محو فرمائی تا کل مقدس شده قصد بحر اعظم نمائید و بما اراده الله تمسک جوئید باری هر معرضی بکلمه تمسک نموده و بر حق اعتراض کرده سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیا و اصفیا ظاهر شده آنرا اسباب اعتراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده: «العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة» و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده: «و ثالثها اللاهوتیة الملکوتیة و هی قوة لاهوتیة و جوهرة بسیطة حیة بالذات» الی ان قال علیه السلام: «فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و جنة المأوی» حضرت صادق فرموده: «اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها» و همچنین از ابی عبدالله علیه السلام حدیث طویلی ذکر شده و از جمله نصوص حدیث مذکور این کلمه علیاست: «فعند ذلک یهبط الجبار عز و جل من الغمام و الملائکة.» و فی القرآن العظیم: «هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام.» و در حدیث مفضل میفرماید «یسند القائم ظهره الی الحرم و یمد یده المبارکة فتری بیضاء من غیر سوء و یقول هذه ید الله و یمین الله و عن الله و بامر الله» هر نحو این احادیث را معنی نموده اند آثار قلم اعلی را هم معنی نمایند حضرت امیر فرموده: «انا الذی لا یقع علیه اسم و لا صفة.» و همچنین فرموده: «ظاهری امامة و باطنی غیب لا یدرک» قال ابو جعفر الطوسی «قلت لابی عبدالله انتم الصراط فی کتاب الله و انتم الزکاة و انتم الحج قال یا فلان نحن الصراط فی کتاب الله عز و جل و نحن الزکاة و نحن الصیام

ونحن الحجّ ونحن الشّهر الحرام ونحن البلد الحرام ونحن کعبة الله ونحن قبلة الله ونحن وجه الله»
روی جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال: «یا جابر علیک بالبیان والمعانی فقال علیه السّلام
امّا البیان وهو أن تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده ولا تشرک به شیئاً وامّا
المعانی فنحن معانیه ونحن جنبه ویده ولسانه وأمره وحکمه وعلمه وحقّه اذا شئنا شاء الله ویرید
ما نریده.» ایضاً حضرت امیر علیه السّلام فرموده: «کیف اعبد ربّاً لم أره» و در مقام دیگر میفرماید:
«ما رأیت شیئاً الّا وقد رأیت الله قبله او بعده او معه.».

یا شیخ

در آنچه ذکر شده تفکّر فرما شاید بقوّت اسم قیّوم از رحیق مختوم بیاشامی و بیابی آنچه را که کلّ از ادراکش عاجزند لم همّت را محکم نما
وقصد ملکوت اعلی کن شاید در حین تنزیل نفحات وحی و الهام را بیابی و به آن فائز شوی براستی
میگویم از برای امر الهی شبه و مثلی نبوده و نیست حجبات اوهام را خرق نما انّه یؤیّدک و
یؤیّدک فضلاً من عنده وهو القویّ الغالب القدیر تا وقت باقی و سدرهٔ مبارکه مابین بریّه باعلی النداء
ناطق خود را منع منما توکّل علی الله و فوّض أمورک الیه ثمّ احضر فی السّجن الأعظم لتسمع ما لا سمعت
الآذان شبهه وتری ما لا رأت العیون و الأبصار آیا بعد از این بیان از برای احدی حجّتی باقی است
لا و نفس الله القائمة علی الأمر براستی میگویم امروز کلمهٔ مبارکهٔ ولکن رسول الله و خاتم النّبیّین بیوم

یقوم النّاس لربّ العالمین منتهی شد اشکر الله بهذا الفضل العظیم .

یا شیخ

نفحات وحی بدونش مشتبه نشده و نمیشود حال سدرهٔ منتهی باثمار لا تحصی

زمام وجهت حاضر خود را باوهام مشی حزب قبل میالای از نفس

بیان فطرة الله ظاهر و مشهود دوست گواه کلّ در اثبات ظهورش باحدی محتاج نبوده و نیست حال
قریب صد جلد آیات باهرات و کلمات محکمات از سماء مشیّت منزل آیات نازل و حاضر؛
لک أن تقصد المقصد الأقصی والغایة القصوی والذّروة العلیا لتسمع وتری ما ظهر من لدی الله
ربّ العالمین . قدری در آیات لقا که از مالک ملکوت اسماء در فرقان نازل شده تفکّر نما ،
شاید راه مستقیم را بیابی و سبب و علّت هدایت خلق شوی مثل شما امروز باید بر خدمت امر قیام نماید
ذلّت این مظلوم و عزّت شما هر دو بفنا راجع جهد کن شاید فائز شوی بعملی که عرفش از عالم قطع نشود
در ذکر لقا نازل شده آنچه که از برای منکرین مجال ردّ و عدم قبول نمانده و نیست قوله تبارک و تعالی:
« اللهُ الّذی رَفَعَ السّمواتِ بغیرِ عَمَدٍ تَرَونَها ثُمّ استوی علی العرشِ وسخّرَ الشّمسَ والقمرَ کلٌّ یجری
لأجلٍ مسمّی یُدبّرُ الأمرَ یُفصّلُ الآیاتِ لعلّکم بلقاءِ ربّکم توقنون . » و میفرماید : « مَن کانَ
یَرجو لقاءَ اللهِ فإنّ أجلَ اللهِ لآتٍ وهو السّمیعُ العلیم . » الی قوله تعالی : « والّذینَ کفروا
بآیاتِ اللهِ ولقائهِ أولئک یئسوا من رحمتی وأولئک لهم عذابٌ ألیم » و همچنین میفرماید:

«قالوا ائذا ضللنا فی الأرض ائنّا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربّهم کافرون.» وهمچنین میفرماید: «الا انّهم فی مریة من لقاء ربّهم الا انّه بکلّ شیء محیط.» وهمچنین میفرماید: «انّ الّذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیاة الدّنیا واطمأنّوا بها والّذینهم عن آیاتنا غافلون اولئک مأواهم النّار بما کانوا یکسبون.» وهمچنین میفرماید: «واذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات قال الّذین لا یرجون لقاءنا ائت بقرآن غیر هذا او بدّله قل ما یکون لی ان أبدّله من تلقاء نفسی أن أتّبع الّا ما یوحی الیّ انّی اخاف ان عصیت ربّی عذاب یوم عظیم.» وهمچنین میفرماید: «ثمّ آتینا موسی الکتاب تماماً علی الّذی احسن وتفصیلاً لکلّ شیء وهدیً ورحمةً لعلّهم بلقاء ربّهم یؤمنون» وهمچنین میفرماید: «اولئک الّذین کفروا بآیات ربّهم ولقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامة وزناً ذلک جزاؤهم جهنّم بما کفروا واتّخذوا آیاتی ورسلی هزواً.» وهمچنین میفرماید: «هل اتاک حدیث موسی اذ رأی ناراً فقال لأهله امکثوا انّی آنست ناراً لعلّی آتیکم منها بقبس او اجد علی النّار هدی فلمّا اتاها نودی یا موسی انّی انا ربّک فاخلع نعلیک انّک بالواد المقدّس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی انّنی انا الله لا اله الّا انا فاعبدنی» وهمچنین میفرماید: «اولم یتفکّروا فی انفسهم ما خلق الله السّموات والأرض وما بینهما الّا بالحقّ واجل مسمّی وانّ کثیراً من النّاس بلقاء ربّهم لکافرون.» وهمچنین میفرماید: «الا یظنّ اولئک انّهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم النّاس لربّ العالمین» وهمچنین میفرماید:

«ولقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه» ومیفرماید: «کلا اذا دکت
الارض دکاً دکاً وجاء ربک والملک صفاً صفاً.» و همچنین میفرماید: «یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون.» و همچنین میفرماید: «فلما قضی موسی الاجل و
سار باهله آنس من جانب الطور ناراً قال لاهله امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بخبر
او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما اتاها نودی من شاطئ الوادی الایمن فی البقعة المبارکة
من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین.» انتهی.

در جمیع کتب الهی وعدهٔ لقا صریح بوده و هست و مقصود از این لقا، لقاء مشرق آیات و مطلع بینات و مظهر اسماء حسنی و مصدر صفات علیای حق جل جلاله است حق بذاته و بنفسه غیب منیع لایدرک بوده پس مقصود از لقاء لقاء نفسی است که قائم مقام اوست مابین عباد و از برای او هم شبه و مثلی نبوده و نیست چه اگر از برای او شبه و مثلی مشاهده شود کیف یثبت تقدیس ذاته و تنزیه کینونته عن الاشباه والامثال. باری در مقامات لقاء و تجلی در کتاب ایقان نازل شده آنچه که منصفین را کفایت نماید. نسئله تعالی ان یؤید الکل علی الصدق الخالص و یقربهم الیه انه هو المقتدر القدیر لا اله الا هو السامع الناطق العزیز الحمید.

یا ایها المعروف بالعلم مر العباد بالمعروف و لا تکن من المتوقفین ببصر حدید نظر نما آفتاب حقیقت بامر مالک ملکوت بیان و سلطان جبروت عرفان از افق سماء سجن عکا مشرق

و لابد اعمال او را محجوب ننمود و صفوف و الوف منعش ننمود زیرا برای آنجناب هیچ عذری باقی نمانده یا باید اقرار نمائی و یا نعوذ بالله بر انکار کلّی قیام کنی .

یا شیخ در حزب شیعه تفکّر نما چه مقدار عمارتها که بایادی ظنون و اوهام تعمیر نمودند و چه شهرها بنا نهادند بالاخره آن اوهام برصاص تبدیل شد و بر سیّد عالم وارد و یک نفس از رؤسای آن حزب در یوم ظهور اقبال ننمود نفس ذکر اسم مبارک کلّ بعجّل الله فرجه ناطق و لکن در یوم ظهور آن شمس حقیقت کلّ بعجّل الله فی نقمته متکلّم و ناطق چنانچه دیده شد ساذج وجود و مالک غیب و شهود را آویختند و عمل نمودند آنچه را که لوح گریست و قلم نوحه نمود و زفرات مخلصین مرتفع و عبرات مقرّبین نازل .

یا شیخ فکر نما و بانصاف تکلّم کن حزب شیخ احسائی باعانت الهی عارف شدند بآنچه که دون آن حزب از آن محروم و محجوب مشاهده گشتند باری در هر عصری و هر قرنی ایام ظهور مشارق وحی و مطالع الهام و مهابط علم الهی اختلاف ظاهر و سبب و علّت آن نفوسی کاذبه محدّده بوده‌اند شرح این مقام جائز نه آنجناب خود اعرف و اعلمند باوهام متوهّمین و ظنون مرتابین الیوم این مظلوم از آنجناب و سائر علما که از کأس علم الهی نوشیده‌اند

و از ظلمات انوار نیّر عدل مُنوّر ند مسئلت مینماید نفسی را معیّن فرمایند من غیر اطلاع احدی و اورا باین جهات بفرستند و چندی در جزیرهٔ قبرس توقف نماید و با میرزا یحیی معاشر شود شاید بر ذکر امر و مصدر اوامر و احکام الهی آگاه گردد اگر قدری تفکّر نمائیم شهادت میدهی بر حکمت و قدرت و سلطنت حقّ جلّ جلاله معدودی که از امر آگاه نه و با ما نبوده اند گفته اند آنچه را که اشیا کلّها و نفوس مطمئنّه راضیه و مرضیه گواهی داده اند بر کذب آن نفوس غافله حال اگر آنجناب همّت فرمایند حقیقت امر بر عالمیان کشف شود و ناس را از این ظلمات مظلم صیلم نجات بخشد لولا البهآء مَن یقدِرُ اَن یَنطِقَ اَمامَ وُجوهِ الاَنامِ و لولاهُ مَن یقدِرُ اَن یتکلّمَ بما اُمِرَ به من لدی اللهِ ربّ الجنود حال نفس غافلی بکبد روضه خوانی تمسّک جسته لعمر الله انّه فی کذب مبین چه که این حزب را اعتقاد آنکه در ظهور حضرت قائم ائمّه سلام الله علیهم از قبور برخواسته اند هذا حقّ لا ریب فیه از حقّ می طلبیم متوهّمین را از کوثر ایقان که از معین قلم اعلی جاری است قسمت عطا فرماید تا کلّ فائز شوند به آنچه که سزاوار ایّام او است .

یا شیخ

در بحبوحهٔ بلایا این مظلوم بتحریر این کلمات مشغول از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود از یک جهت خبر رسیده اولیا را در ارض طا اخذ نموده اند مع آنکه آفتاب و ماه و برّ و بحر گواه که این حزب بطراز و فا مزیّنند و جز بارتفاع دولت و نظم مملکت و راحت ملّت بامری تمسّک نجسته و نخواهند جست .

یا شیخ

مگر گفتیم حضرت پادشاه را در سنین معدودات نصرت نموده‌ایم سالها در ایران امر مغایری ظاهر نشده زمام مفسدین احزاب در قبضهٔ اقتدار مقبوض احدی از حدّ تجاوز ننمود لعمرالله این حزب اهل فساد نبوده و نیستند قلوبشان بنور تقوی منوّر و بطراز محبّة الله مزیّن همّشان اصلاح عالم بوده و هست و اراده آنکه اختلاف از میان برخیزد و نار ضغینه و بغضا خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعهٔ واحده مشاهده گردد و از جهت دیگر دائرهٔ سفارت ایران در مدینهٔ کبیره بتمام قدرت و قوّت بتضییع این مظلومان مشغول انتم ارادوا امراً و الله اراد امراً آخر حال تفکّر فرمائید در آنچه بر امنای حق در هر دیار وارد شده گاهی نسبت سرقت و دزدی داده‌اند و هنگامی بمفتریاتی تکلّم نموده‌اند که در عالم شبه و مثل نداشته. حال آنجناب بانصاف تکلّم فرمایند آیا نسبت سرقتی که از جانب سفارت کبری برعیّت خود داده ثمر و اثرش در ممالک خارجه چیست از این فقره این مظلوم خجل شد نه از جهت آنکه سبب و علّت تضییع این عبد بوده بلکه علّت خجلت اطّلاع سفرای اجنبیّه بر مراتب تدبیر و ادراک جمعی از معتبرین ایران در سفارت کبری بوده.

«متّهم داری کسانی را که حق ‌‌ ‌‌ کرد امین مخزن هفتم طبق»

باری از مقامی که باید مقامات عالیه طلب نمایند و اخذ کنند در اطفاء نور شمس سعی و جهد نموده‌اند. ولکن در ظهور این فقره و ذکر مذکور جناب سفیر کبیر معین الملک میرزا محسن خان ایّده الله در آستانه تشریف نداشته‌اند و این امور نظر به آنست که حضرت پادشاه ایران ایّده الله الرّحمن را از محرمان حرم عرفان مقدّر فرماید

حق شاهد و گواه که این مظلوم لازال باسبابی که سبب عزت دولت و ملت است متمسک بوده و

کفی بالله شهیداً در وصف اهل بها از قلم اعلی این کلمات نازل انهم رجال لو یمرّون علی مدائن

الذهب لا یلتفتون الیها و لو یمرّون علی ملکوت الجمال لا یتوجهون الیه کذلک نزّل من القلم الاعلی

لاهل البهآء من لدن ناصح علیم . و در آخر لوح حضرت امپراطور پاریس این کلمهٔ علیا نازل :

هل تفرحُ بما عندک من الزّخارف بعد اذ تعلم انها ستفنی او تُسَرّ بما تحکم علی شبر من الأرض بعد

اذ کلها لم تکن عند اهل البهآء الّا کسواد عین نملة میتة دعها لأهلها ثمّ اقبل الی مقصود العالمین

جز حق جلّ جلاله احدی بر آنچه بر این مظلوم وارد شده آگاه نه در هر یوم ذکری در دایرهٔ سفارت

کبری در آستانه اصغا میشود سبحان الله جمیع تدابیر منحصر شده باسبابی که سبب و علت تضییع

این عبد است غافل از آنکه ذلت در سبیل الهی نفس عزتست در ورقهٔ اخبار این کلمات مذکور

قوله : « در تقلبکاری بعضی از متنفیان عکا و تعدیاتی که از ایشان برعضی وارد شده » الی آخر قوله : نزد منظر

عدل و مطلع انصاف قصدش معلوم و مقصودش واضح باری بانواع اذیت و ظلم و اعتساف قیام نمودند

لعمر الله این مظلوم این منفا را بوطن اعلی تبدیل ننماید نزد اهل بصر آنچه در سبیل الهی وارد شود عزتست

مبین و مقامیست کبیر از قبل گفته‌ایم . سُبحانک یا الهی لولا البلایا فی سبیلک من این یظهر مقامُ

عاشقیک و لولا الرزایا فی حبّک بأیّ شیءٍ یثبتُ شأنُ مشتاقیک ذلت بمقامی رسیده که

هر یوم بانتشار مفتریات مشغولند ولکن این مظلوم بصبر جمیل تمسک جسته ایکاش حضرت پادشاه

ممالک ایران آنچه در آستانه وارد شده صورت آن را طلب فرمایند تا بر حقیقت امر آگاه شوند
یا سلطان اُقسمک بربّک الرّحمن در این فقره بنظر عدل ملاحظه فرما هَل مِن ذی عدل یحکم
الیومَ بما انزله الله فی الکتاب وهَل مِن ذی انصاف ینصف فیما ورد علینا من دون بیّنة وبُرهان

یا شیخ

در اطوار نفوس تفکّر نما ساکنین مدائن علم و حکمت متحیّر که آیا چه واقع شد
حزب شیعه که خود را اَعلم و اَزهد و اَتقی از جمیع احزاب عالم میشمردند در
یوم ظهور اعراض نمودند و ظلمی از آن حزب ظاهر شد که شبه نداشته و ندارد فی الحقیقه تفکّر لازم
از اوّل ظهور آن حزب الی حین چه مقدار از علما که آمدند و یک نفس از ایشان بر کیفیّت ظهور آگاه نه
آیا این غفلت را سبب چه بوده لو نذکره لتنفطر ارکانهم تفکّر لازم بل تفکّر هزار هزار سنه لازم
شاید برشحی از بحر علم فائز شوند و بیابند آنچه را که الیوم از آن غافلند قد کنتُ ماشیاً فی ارض الطّا
مشرقِ آیات ربّک سمعتُ حنینَ المنابر و مناجاتها مع الله تبارک و تعالی نادت وقالت یا اله
العالم و سیّد الامم تری حالنا و ما ورد علینا من ظلم عبادک قد خلقتنا و اظهرتنا لذکرک وثنائک
اذاً تسمع ما یقول الغافلون علینا فی ایّامک وعزّتک ذابت اکبادنا و اضطربت ارکاننا
آه آه یا لیت ما خلقتنا و ما اظهرتنا قلوب مُقرّبین از این کلمات محترق و زفرات مخلصین از آن
مُتصاعد مکرّر علمای اعلام را لوجه الله نصیحت نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم که شاید در ایّام ظهور از

امواج بحر بیان مقصود عالمیان قسمت برند و باثمره محروم نمانند در اکثری از الواح این نصیحت
کبری از سماء رحمت سابقه نازل : قلنا یا معشر الامراء و العلماء اسمعوا النداء من افق عکا انه
یرشدکم و یقربکم و یهدیکم الی مقام جعله الله مطلع الوحی و مشرق الانوار یا اهل العالم قد اتی
الاسم الاعظم من لدن مالک القدم و بشر العباد بهذا الظهور الذی کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً
فی کنز العصمة و مرقوماً من القلم الاعلی فی صحف الله رب الارباب یا اهل الثنین انسیتم
عنایتی و رحمتی التی سبقت الاشیاء من لدی الله مالک الرقاب و در کتاب اقدس نازل :
قل یا معشر العلماء لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق
قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون تبکی علیکم عین عنایتی لانکم
ماعرفتم الذی دعوتموه فی العشی و الاشراق و فی کل اصیل و بکور توجهوا یا قوم بوجوه بیضاء
و قلوب نوراء الی البقعة المبارکة الحمراء التی فیها تنادی سدرة المنتهی انه لا اله الا انا المهیمن
القیوم یا معشر العلماء فی ایران هل یقدر احد منکم ان یستن معی فی میدان المکاشفة و
العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التبیان لا و ربی الرحمن کل من علیها فان و هذا وجه
ربکم العزیز المحبوب یا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الذی
به ظهر کل امر مکنون قل هذه سماء فیها کنز ام الکتاب لو انتم تعلمون هذا لهو الذی به
صاحت الصخرة و نادت السدرة علی الطور المرتفع علی الارض المبارکة الملک لله الملک

العزیز الودود انّا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الامّی
الی الله الابدی انّه خیر لکم عمّا کنز فی الارض لو انتم تفقهون انّ الّذی یؤوّل ما نزّل من سماء الوحی
و یخرجه عن الظّاهر انّه ممّن حرّف کلمة الله العلیا و کان من الاخسرین فی کتاب مبین عند
ذلک سمعنا ضجیج الفطرة قلنا ما لی یا فطرة اسمع فی اللّیالی صریخکِ و فی الایّام ضجیجکِ و فی
الاسحار حنینکِ قالت یا سیّد العالم الظّاهر بالاسم الاعظم قد عقر الغافلون ناقتک
البیضاء و غرّقوا سفینتک الحمراء و ارادوا ان یطفئوا نورک و یستروا وجه امرک بذلک
ارتفع حنینی و حنین الاشیاء کلّها و النّاس اکثرهم من الغافلین امروز فطرت باذیال کرم
تشبّث نموده و طائف حول گشته .

یا شیخ احضر لتری ما لا رأت عیون الابداع و تسمع ما لا سمعت آذان
الاختراع لعلّک تخلّص نفسک من طین الاوهام و تتوجّه الی
المقام الاعلی الّذی فیه ینادی المظلوم الملک لله العزیز الحمید امید آنکه بهمّت آنجناب
اجنحهٔ عباد از طین نفس و هوا مطهّر شود و قابل طیران در هوای محبّت الهی گردد پرهای بطین آلوده
قادر بر طیران نبوده و نیست یشهد بذلک مظاهر العدل و الانصاف و لکنّ القوم فی ریب
مبین .

یا شیخ

از هر جهتی از جهات غبار اعتراضاتی نموده اند که قلم از تحریر آن استغفار مینماید مع ذلک نظر رحمت کبری جواب علی قدر مراتب ناس داده شده شاید از نار نفی و انکار بنور اثبات و اقرار منور گردند انصاف کمیاب و عدل مفقود از جمله این آیات محکمات در جواب بعضی از ملکوت علم الهی ظاهر و نازل :

یا ایها المتوجه الی انوار الوجه قد احاطت الأوهام سکان الأرض و منعتهم عن التوجه الی أفق الیقین و اشراقه و ظهوراته و انواره بالظنون منعوا عن القیوم یتکلمون بأهوائهم و لا یشعرون منهم من قال هل الآیات نزّلت قل ای و رب السموات هل أتت السّاعة بل قضت و مظهر البیّنات قد جائت الحاقّة و أتی الحق بالحجّة و البرهان قد برزت السّاهرة و البریّة فی وجل و اضطراب قد أتت الزّلازل و ناحت القبائل من خشیة الله المقتدر الجبّار قل الصّاخة صاحت و الیوم لله الواحد المختار هل الطّامّة تمّت قل ای و رب الأرباب هل القیامة قامت بل القیّوم بملکوت الآیات هل تری النّاس صرعی بلی و ربی العلیّ الأعلی هل انقعرت الأعجاز بل نسفت الجبال و مالک الصّفات قال أین الجنّة و النّار قل الأولی لقائی و الأخری نفسک یا ایها المشرک المرتاب قال انّا ما نری المیزان قل ای و ربی الرّحمن لا یراه الّا أولو الأبصار هل سقطت النّجوم قل ای اذ کان القیّوم فی أرض السرّ فاعتبروا یا أولی الأنظار قد ظهرت العلامات

كلّما اذا أخذ جنابا يد القدرة من جيب العظمة والاقتدار قد نادى المناد اذ أتى الميعاد
وانصعق الطوريّون فى تيه الوقوف من سطوة ربّك مالك الايجاد يقول الناقور هل نفخ
فى الصّور قل بلى وسلطان الظّهور اذ استقرّ على عرش اسمه الرّحمن قد أضاء الدّيجور من
فجر رحمة ربّك مطلع الأنوار قد مرّت نسمة الرّحمن واهتزّت الأرواح فى قبور الأبدان
كذلك قضى الأمر من لدى الله العزيز المنّان قال الّذين غلوا متى انفطرت السّمآء
قل اذ كنتم فى اجداث الغفلة والضّلال من الغافلين من يمسح عينيه وينظر اليمين والشّمال
قل قد عميت ليس لك اليوم من ملاذ منهم من قال هل حشرت النّفوس قل اى وربّى
اذ كنت فى مهاد الأوهام ومنهم من قال هل نزّل الكتاب بالفطرة قل انها فى الحيرة
اتّقوا يا أولى الألباب ومنهم من قال أحشرت أعمى قل بلى وراكب السّحاب
قد تزيّنت الجنّة بأوراد المعانى وسعّر السّعير من نار الفجّار قل قد اشرق النّور من أفق الظّهور
واضائت الآفاق اذ اتى مالك يوم الميثاق قد خسر الّذين ارتابوا وربح من اقبل
بنور اليقين الى مطلع الايقان طوبى لك يا ايّها النّاظر بما نزّل لك هذا اللّوح الّذى
منه تطير الأرواح احفظه ثمّ اقرأه لعمرى انّه باب رحمة ربّك طوبى لمن يقرؤه فى العشىّ و
الاشراق انّا نسمع ذكرك فى هذا الأمر الّذى منه اندكّ جبل العلم وزلّت الأقدام
البهآء عليك وعلى كلّ مقبل اقبل الى العزيز الوهّاب قد انتهى وما تمّ اصبر انّ ربّك

هُو القهّار هذه آيات أنزلناها من قبل فی أوّل ورودنا فی سجن عكّاء وارسلناها اليك لتعرف ما نطقت به ألسنتهم الكذبة اذ اتی الأمر بقدرة وسلطان قد ترعرع بنيان الظّنون وانفطرت سمآء الاوهام والقوم فی مرية وشقاق قد انكروا حجّة الله وبرهانه بعد اذ اتی من أفق الاقتدار بملكوت الآيات تركوا ما أمروا به وارتكبوا ما نهوا عنه فی الكتاب وضعوا الههم اخذوا أهوائهم الا انّهم فی غفلة وضلال يقرئون الآيات وينكرونها يرون البيّنات ويعرضون عنها الا انّهم فی ريب عجاب انّا وصّينا أوليائنا بتقوی الله الّذی كان مطلع الأعمال والأخلاق انّه قائد جنود العدل فی مدينة البهاء طوبی لمن دخل فی ظلّ رايته النّوراء وتمسّك به انّه من اصحاب السّفينة الحمراء الّتی نزل ذكرها فی قيّوم الأسماء قل يا حزب الله زيّنوا هياكلكم بطراز الأمانة والدّيانة ثمّ انصروا ربّكم بجنود الأعمال والأخلاق انّا منعناكم عن الفساد والجدال فی كتبی وصحفی وزبری وألواحی وما اردنا بذلك الّا علوّكم وسموّكم تشهد بذلك السّمآء وانجمها والشّمس واشراقها والأشجار واوراقها والبحار وامواجها والأرض وكنوزها نسأل الله أن يمدّ اوليائه ويؤيّدهم علی ما ينبغی لهم فی هذا المقام المبارك العزيز البديع الی ان قلنا فی لوح آخر يا ايّها النّاظر الی الوجه وصّ العباد بتقوی الله تالله هو القائد الاوّل فی عساكر ربّك وجنوده الأخلاق المرضيّة والاعمال الطّيّبة وبها فتحت فی الأعصار والقرون مدائن الافئدة والقلوب ونصبت رايات النّصر والظّفر علی أعلی الأعلام

انا نذکر لک الامانة و مقامها عند الله ربک رب العرش العظیم انا قصدنا یوماً
من الایام جزیرتنا الخضراء و لما وردنا رأینا انهارها جاریة و اشجارها ملتفة و کانت
الشمس تلعب فی خلال الاشجار اذاً توجهنا الی الیمین رأینا ما لا یتحرک القلم علی ذکره و ذکر ما
شهدت عین مولی الوری فی ذاک المقام الالطف الاشرف المبارک الاعلی ثم اقبلنا
الی الیسار شاهدنا طلعة من طلعات الفردوس الاعلی قائمة علی عمود من النور و نادت
باعلی الندآء یا ملأ الارض و السمآء انظروا جمالی و نوری و ظهوری و اشراقی تالله الحق
انا الامانة و ظهورها و حسنها و اجر لمن تمسک بها و عرف شأنها و مقامها و تشبث بذیلها
انا الزینة الکبری لاهل البهآء و طراز العز لمن فی ملکوت الانشآء و انا السبب الاعظم لثروة
العالم و افق الاطمینان لاهل الامکان کذلک انزلنا لک ما یقرب العباد الی مالک الایجاد
این مظلوم لازال اهل عالم را بما یرفعهم و یقربهم دعوت نموده و از افق اعلی اشراق نموده آنچه
در آن برای احدی مجال توقف و اعراض و اعتراض نمانده و لکن غافلین را نفعی نبخشیده و لا یزیدهم الا خساراً

یا شیخ باید علما با حضرت سلطان ایده الله متحد شوند و در لیالی و ایام بما یرتفع
به شأن الدولة و الملة تمسک نمایند این حزب بتمام همت بتهذیب
نفوس و اصلاح امور متشبث و مشغولند یشهد بذلک ما نزل من القلم الاعلی فی هذا اللوح المبین

چه بسیار از امور که سهل و آسان بنظر می آید ولکن اکثری از آن غافل و به اموری که سبب تضییع اوقات است
مشغول در آستانه یومی از ایام کمال پاشا نزد مظلوم حاضر و از امور نافعه ذکری بمیان آمد
ذکر نمودند که السن متعدده آموخته اند در جواب ذکر شد عمر را تلف نموده اید باید شما و آنجناب
و سایر وکلای دولت مجلسی بیارایند و در آن مجلس یک لسان از السن مختلفه و همچنین یک خط از خطوط
موجوده را اختیار نمایند و یا خط و لسانی بدیع ترتیب دهند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم فرمایند
در این صورت دارای دو لسان میشوند یکی لسان وطن و دیگری لسانی که عموم اهل عالم بآن تکلم نمایند
اگر به آنچه ذکر شد تمسک جویند جمیع ارض قطعه واحده مشاهده شود و از تعلیم و تعلم السن مختلفه فارغ
و آزاد شوند در حضور قبول فرمودند و بسیار هم اظهار فرح و مسرت نمودند و بعد بایشان ذکر شد که
این فقره را بوکلا و وزرای دولت برسانند تا حکمش در ممالک جاری گردد و بعد مکرر تشریف آوردند
و از این فقره ذکری ننمودند و حال آنکه آنچه ذکر شد سبب اتحاد اهل عالم و اتفاق بوده امید آنکه
دولت ایران بآن تمسک فرماید و اجرا دارد حال خط بدیعی و لسان جدیدی اختراع شده اگر
طالب باشند ارسال شود مقصود آنکه حق تمسک نمایند بامُوری که از زحمت و مشقت بکاهد و ایام
در آنچه سزاوار است صرف شود و بانتها رسد ان الله هو المؤید العلیم و المدبر الخبیر ان شاء الله
ایران مزین گردد و فائز شود به آنچه که الی حین از آن محروم بوده قل یا سلطان همت فرما تا جمیع
اهل عالم بتجلیات انوار نیر عدل آنحضرت منور گردند این مظلوم جز بامانت و صدق و صفا

وأمور نافعه به امری ناظر نبوده و نیست او را از خائنین مشمر ید سُبحانک یا الهی و سیّدی وسندی ایّد حضرة السّلطان علی اجراء اوامرک و احکامک و اظهار عدلک بین عبادک انّک انت الفضّال الفیّاض المقتدر القدیر قد أتی امر الله بالفضل طوبی للعاملین وطوبی للعارفین وطوبی لمن تمسّک بالحقّ منقطعاً عمّن فی السّموات والأرضین.

یا شیخ قصد شاطی بحر اعظم فرما ثمّ ادخل فی السّفینة الحمراء الّتی قدّرها الله لأهل البهاء فی قیّوم الاسماء وانها تمرّ علی البرّ والبحر من دخل فیها نجی ومن اعرض هلک اذا دخلتَ وفزتَ ولّ وجهکَ شطر کعبة الله المهیمن القیّوم وقل اللهم انّی أسألک من بهائک بابهاه وکلّ بهائک بهیّ اذاً تفتح علی وجهک أبواب الملکوت وتری ما لا رأت العیون وتسمع ما لا سمعت الآذان انّ المظلوم یعظک کما وعظک و ما أراد لک الّا الدّخول فی بحر أحدیّة الله ربّ العالمین هذا یوم فیه تنادی کلّ الأشیاء وتبشّر النّاس بهذا الظّهور الّذی به ظهر ما کان مکنوناً مخزوناً فی علم الله العزیز الحمید.

یا شیخ

تغرّدات حمامات بیان را بر افنان سدرهٔ عرفان اصغا نمودی حال تغنّیات طیور حکمت را که در جنّت علیا مرتفع است بشنو

انّه یعرّفک ما کنت عنه غافلا اسمع ما نطق به لسان القوّة و القدرة فی کتب الله مقصود العارفین فی هذا الحین ارتفع النّداء من سدرة المنتهی فی قطب الفردوس الاعلی و امرنی بأن اذکر لجنابک ما نزل فی الزّبر و الألواح و ما نطق به مبشّری الّذی فدی بنفسه لهذا النّبأ العظیم و الصّراط المستقیم قال و قوله الحقّ « و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انّه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان » الی قوله عزّ و جلّ فی ذکر هذا الظّهور الاعظم و النّبأ العظیم « انّه اجلّ و اعلی من أن یکون معروفاً بدونه أو مستشیراً باشارة خلقه و انّنی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآیاته و أخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی و عزّته هو الحقّ لا اله الّا هو کلّ بامره قائمون . » انتهی .

حمامهٔ حقیقی بر اغصان سدرهٔ الهی باین کلمات تغنّی فرموده طوبی از برای نفسی که باصغای آن فائز شد و از بحور بیان الهی در هر کلمه مستور اخذ نمود و آشامید و همچنین در مقام دیگر نداء بیان از اعلی الاغصان مرتفع قوله تبارک و تعالی : « و فی سنة التّسع انتم کلّ خیر تدرکون . » و در مقام دیگر میفرماید : « و فی سنة التّسع انتم بلقاء الله ترزقون . » انتهی . این نغمات که از طیور مدائن عرفان ظاهر گشته مطابق است بما انزله الرّحمن فی الفرقان طوبی للمتبصّرین و طوبی للفائزین

یا شیخ لعمر الله فرات رحمت جاری و بحر بیان مواج و شمس ظهور مشرق و منیر
بقلب فارغ و صدر منشرح و لسان صدق مبین این کلمات عالیات

در زبر یعنی نقطهٔ اولی ظاهر شده قرائت نما قوله عزّ بیانه مخاطباً لحضرة العظیم : «هذا
ما قد وعدناک قبل حین الّذی اجبناک اصبر حتّی تقضی عن البیان تسعة فاذاً قل فتبارک الله
احسن المبدعین قل هو نبأ لم یحط بعلمه احد الّا الله و لکن انتم یومئذ لا تعلمون .» انتهی
و در سنهٔ تسع این ظهور اعظم از مشرق ارادهٔ الهی مشرق و لائح لا ینکره الّا کلّ غافل مریب
نسأل الله ان یؤیّد عباده علی الرّجوع الیه و الاستغفار عمّا عملوا به فی الحیاة الباطلة انّه هو
التّوّاب الغفور الرّحیم و در مقام دیگر میفرماید : «انّنی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآیاته»
انتهی و همچنین در بیان فارسی میفرماید : «انّه هو الّذی ینطق فی کلّ شأن انّنی انا الله .» الی آخر بیانه
جلّ و عزّ و بعضی از ذکر ربوبیّت و الوهیّت از قبل ذکر شد قد خرقنا الاحجاب و اظهرنا
ما یقرّب النّاس الی الله مالک الرّقاب طوبی لمن فاز بالعدل و الانصاف فی هذا الفضل
الّذی احاط من فی السّموات و الأرضین امراً من لدی الله ربّ العالمین .

یا شیخ نغمات انجیل را باذن انصاف بشنو قوله عزّ بیانه که از بعد اخبار
میفرماید : «و امّا ذلک الیوم و تلک السّاعة فلا یعلم بهما احدٌ

و لا الملائکة الّذین فی السّمآء، و لا الابن الّا الأب » و مقصود از اب در این مقام حق جلّ جلاله است
و اوست مربّی حقیقی و معلّم معنوی یوئیل میفرماید: « لأنّ یوم الرّبّ عظیم و مخوف جدّاً فمن یطیقه. »
اوّل در بیان جلال مرقوم در انجیل میفرماید: « احدی بچنین ظهور آگاه نه لم یحط به الّا الله العلیم الخبیر »
و در شأن عظمت ظهور را ذکر مینماید و همچنین در فرقان میفرماید: « عمّ یتسآءلون عن النّبأ العظیم. »
معلوم است آن نبائیکه عظمتش در اکثری از کتب قبل و بعد مذکور است آن نبائی که ارتعدت به فرائص
العالم الّا من شآء الله الحافظ النّاصر المعین چنانچه بابصار ظاهره مشاهده شد که جمیع عباد
و من فی البلاد منقلب و متحیّر گشتند الّا من شآء الله.

یا شیخ امر عظیم است و نبأ عظیم بصبر و سکون در آیات باهرات و
کلمات عالیات و ما ظهر فی هذه الایّام تفکّر نما شاید باسرار مکنونه
در کتب راه یابی و بر هدایت عباد همّت نمائی نداء ارمیا را بسمع حقیقی بشنو میفرماید: « آه لأنّ
ذلک الیوم عظیم و لیس مثله. » اگر آنجناب بانصاف نظر نمایند بر عظمت یوم آگاه شوند اسمع نداء
هذا النّاصح العلیم و لا تجعل نفسک محرومة عن الرّحمة الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود
نغمهٔ حضرت داود را بشنو میفرماید: « من یقودنی الی المدینة المحصّنة » مدینهٔ محصّنه عکّا است
و بسجن اعظم نامیده شده و دارای حصن و قلعهٔ محکم است.

یا شیخ

اقرأ ما نطق به اشعیا فی کتابه قوله : « علی جبل عال اصعدی یا مبشّرة
صهیون ارفعی صوتک بقوّة یا مبشّرة اورشلیم ارفعی لاتخافی قولی
لمدن یهوذا هوذا الهک هوذا السیّد الرّب بقوّة یأتی و ذراعه تحکم له . » امروز جمیع علامات ظاهر
مدینهٔ بزرگ از آسمان نازل شده و صهیون از ظهور حق مهتزّ و مسرور چه که ندا الله را از کلّ جهات اصغا
نموده امروز اورشلیم ببشارت جدید فائز چه که مقام حضرت روح آزاد ایستاده اورشلیم محلّ زیارت
جمیع احزاب عالم است و بقدس نامیده شده و آن و صهیون و فلسطین جمیع در این ارض واقع است که میفرماید
« طوبی لمن هاجر الی عکّاء » عاموس میفرماید : « انّ الرّب یزمجر من صهیون و یأتی صوته من اورشلیم فتنوح
مراعی الرّعاة و ییبس رأس الکرمل . » و کرمل در کتاب الهی بکوم الله و کرم الله نامیده شده کوم تپه
را میگویند و این مقامیست که در این ایّام از فضل دارای ظهور خباء مجد بر آن مرتفع گشته طوبی للواردین
و طوبی للمقبلین و همچنین میفرماید : « یأتی الهنا و لایصمت . »

یا شیخ

در این بیان مقصود عالمیان که به عاموس فرموده تفکّر نما قوله :
« فاستعدّ للقاء الهک یا اسرائیل فانّه هوذا الّذی صنع الجبال و خلق
الرّیح و اخبر الانسان ما هو فکره الّذی یجعل الفجر ظلاماً و یمشی علی مشارف الأرض یهوه اله الجنود اسمه »
میفرماید فجر را تاریک مینماید مقصود آنکه اگر در حین ظهور مکلّم طور نفسی خود را صبح صادق داند بقوّت

و قدرت الهی تاریک مشهود صبح کاذبست و خود را صادق میدانند ویل له و ویل لمن اتبعه
من دون بیّنة من الله رب العالمین اشعیا میفرماید : «یسمو الرّبّ وحده فی ذلک الیوم»
و در عظمت ظهور میفرماید : «ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهاء
عظمته.» و در مقام دیگر میفرماید : «تفرح البریّة و الارض الیابسة و یبتهج القفر و یزهر کالنّرجس
یزهر ازهاراً و یبتهج ابتهاجاً و یرنّم یدفع الیه مجد لبنان بهاء کرمل و شارون هم یرون مجد
الرّبّ بهاء الهنا.» اکثری از این فقرات احتیاج بتفسیر ندارد بمثابه آفتاب مشرق و ظاهر
و بمثابه نور ساطع و لامع هر منصفی از عرف این بیان بحدیقه عرفان راه یابد و فائز شود بآنچه اکثر
اهل عالم از آن محجوب و ممنوعند قل اتّقوا الله یا قوم و لا تتّبعوا شبهات النّاعقین الّذین
نقضوا عهد الله و میثاقه و انکروا رحمته الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین و همچنین میفرماید
«قولوا لخائفی القلوب تشدّدوا لا تخافوا هوذا الهکم.» اکثری از این آیه مبارکه دلیلیست بر
عظمت ظهور و عظمت امر حق که نفخه صور عالم را مضطرب مینماید زلزله و خوف کل را احاطه میکند
طوبی از برای نفسی که بنور توکّل و انقطاع منوّر گشت شدائد آن یوم او را منع ننماید و نترساند.
کذلک نطق لسان البیان امراً من لدی الرّحمن انّه هو المقتدر القویّ الغالب القدیر حال از برای
صاحبان آذان و ابصار واجب که در این کلمات عالیات که در هر یک بحور معانی و بیان مستور تفکّر نمایند
لعلّ بعنایت مالک ادیان عباد خود را بکمال روح و ریحان بمقصد اقصی و ذروه علیا که مطلع افق این نداست فائز فرماید

یا شیخ اگر نفحات بیان را از قمیص رحمن بیابی عالم و عالمیان را بگذاری و بانوار وجه حضرت مقصود توجه نمائی باری در کلمات حضرت روح معانی لاتحصی مستور ذکر امور کثیره فرموده ولکن نظر بعدم وجود سامعین و ناظرین اکثری را ستر نموده چنانچه میفرماید : «ولکن لاتستطیعون أن تحتملوا الآن.» آن مطلع وحی میفرماید : در آن یوم اخبار بعد را حضرت موعود ذکر میفرماید چنانچه در کتاب اقدس و الواح حضرات ملوک و لوح رئیس و لوح فؤاد از قلم اعلی اکثر امور که در ارض واقع از قبل جاری و نازل گشته در کتاب اقدس نازل : یا ارض الطّاء لاتحزنی من شیء قد جعلکِ الله مطلع فرح العالمین لو یشاء یبارک سریرکِ بالّذی یحکم بالعدل و یجمع أغنام الله الّتی تفرّقت من الذّئاب انّه یواجه أهل البهاء بالفرح و الانبساط ألا انّه من جوهر الخلق لدی الحق علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الأمر فی کلّ حین از این آیات از قبل نازل ولکن در این حین این آیه نازل :

الهی الهی یدعوک البهاء و یسألک بأنوار وجهک و أمواج بحر أمرک و تجلّیات شمس بیانک أن تؤیّد السّلطان علی العدل و الانصاف ولو ترید بارک به سریر الأمر و الحکم انّک أنت المقتدر علی ما تشاء ، لا اله الّا انت السّامع المجیب افرحی یا ارض الطّاء بما جعلکِ الله أفق النّور بما وُلد فیکِ مطلعُ الظّهور و سمّیتِ بهذا الاسم الّذی

به لاح نیّر الفضل و اَشرقت السّموات و الأرضون سوف تنقلب فیک الأمور و یحکم
علیک جمهور النّاس انّ ربّک هو العلیم المحیط اطمئنّی بفضل ربّکِ انّه لا تنقطع عنکِ
نفحات الألطاف سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الأمر فی
کتاب بدیع و همچنین در لوح فؤاد و لوح پارسی و الواح اُخری نازل شده آنچه که بر صاحب انصاف
شهادت میدهد بر قدرت و عظمت و علم حقّ جلّ جلاله اگر بعدل ملاحظه نمایند بر ستر این آیه
مبارکه : « لا رطب و لا یابس الّا فی کتاب مبین . » آگاه میشوند و ادراک مینمایند و لکن الیوم
منع النّاس اعراضهم عن ادراک ما نزّل بالحقّ من لدن منزل قدیم سبحان الله آیات باهرات
از جمیع جهات احاطه نموده مع ذلک اکثری از عباد از مشاهده و آگاهی آن محروم مانده از حقّ
می طلبیم توفیق عطا فرماید تا جمیع بر لآلی مستوره در اصداف بحر اعظم آگاه شوند و بلک الحمد
یا اله العالم ناطق گردند یا معشر المنصفین در امواج بحر بیان و علم الهی نظر نمائید و تفکّر کنید
تا بلسان ظاهر و باطن شهادت دهید بانّ عنده علم کلّ شیئ فی الکتاب لا یعزب عن علمه من
شیئ انّه الظّاهر ما کان مکنوناً اذ استوی علی عرش البیان فی المآب آنچه نازل شده کلمه بکلمه
در ارض ظاهر گشته و میشود از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نه و لکن چون انصاف مخذول و مستور
اکثری با وهامات خود تکلّم مینمایند .

الهی الهی لا تمنع عبادک عن التوجه الی نور الایقان الذی اشرق من افق سماء مشیتک و لا تجعلهم یا الهی محرومین عن بحور آیاتک ای رب هم عبادک فی بلادک و ارقاؤک فی دیارک ان لم ترحمهم من یرحمهم خذ یا الهی ایادی الذین غرقوا فی بحر الاوهام و خلصهم بقدرتک و سلطانک ثم انقذهم بذراعی اقتدارک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی یمینک زمام من فی السموات والارضین و همچنین نقطه اولی میفرماید «بچشم او او را ببینید و اگر بچشم غیر ملاحظه کنید هرگز بشناسائی و آگاهی فائز نشوید.» اشهر و این فقره مخصوص است باین ظهور اعظم طوبی للمنصفین و همچنین میفرماید: «نطفه یک ساله ظهور او اقوی است از کل بیان.» این بشارتهای بیان و کتب قبلی مکرّر در کتب عدیده باسامی مختلفه ذکر شده لعل الناس ینصفون فیما اشرق و لاح من افق اراده الله رب العرش العظیم .

یا شیخ قل لملأ البیان درین کلمه مبارکه تفکر نمائید میفرماید : «جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او.» انصفوا یا قوم و لا تکونوا من الاخسرین فی کتاب الله رب العالمین . امروز سدره مبارکه با اثمار جنیه جدیده بدیعه امام وجهت موجود انظر الیها منقطعاً عن دونها کذلک نطق لسان القوة و القدرة فی هذا المقام الذی جعله الله مزیناً بقدوم اسمه الاعظم و نبأه العظیم و همچنین میفرماید:

«من أوّل ذلك الأمر إلی قبل أن یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر وانّ کلّ ما قد رأیت
من النّطفة إلی ما کسوناه لحماً ثمّ اصبر حتّی تشهد خلق الآخر قل فتبارک الله احسن الخالقین»
وهمچنین از اقتدار ظهور ذکر فرموده وقال: «جلّ لمن یظهره الله أن یردّ من لم یکن فوق الأرض
أعلی منه اذ ذلک خلق فی قبضته وکلّ له قانتون فانّ لکم بعد حین أمر ستعلمون.»
ومیفرماید: «فاعرف بالیقین الأقطع والأمر المثبت الأتمّ بأنّه جلّ جلاله وعزّ اعزازه و
قدّس اقداسه وکبّر کبریاؤه ومجّد شئوناته یعرّف کلّ شیء نفسه بنفسه فمن یقدر أن یعرفه بغیره»
إلی قوله عزّ وجلّ: «ایّاک ایّاک ایّام ظهوره أن تحتجب بالواحد البیانیّة فانّ ذلک الواحد
خلق عنده وایّاک ایّاک أن تحتجب بکلمات ما نزّل فی البیان.» إلی قوله تعالی:
«ولا تنظر إلیه الّا بعینه فانّ من ینظر إلیه بعینه یدرکه والّا یحتجب ان أردت الله ولقاءه
فارده وانظر إلیه.» وهمچنین میفرماید: «اگر یک آیه از آیات من یظهره الله را تلاوت کنی
أعزّتر خواهد بود از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ
بیان نمیدهد.» انتهی قل یا معشر البیان أنصفوا أنصفوا ثمّ أنصفوا أنصفوا ولا تکونوا
من الّذین ذکروا مظهر أمر الله فی اللّیالی والأیّام ولمّا أتی بالفضل وأشرق أفق الظّهور افتوا
علیه بما ناح به سکّان الملکوت والجبروت والّذین طافوا حول ارادة الله العلیم الحکیم در این
کلمهٔ علیا تفکّر نمائید میفرماید: «انّی مؤمن به وبدینه وبکتابه وبادلّائه وبمناهجه وبما یلطفه

من عنده فی کلّ ذلک مُفتخراً بنسبتی الیه و مُتعزّزاً بایمانی به . » و همچنین میفرماید : « ان یا
کلّ شیئ فی البیان فلتعرفنّ حدّ انفسکم فانّ مثل نقطة البیان یؤمن بمن یظهره الله قبل کلّ شیئ
و انّنی انا بذلک افتخرنّ علی من فی ملکوت السّموات و الأرض . » انتهی لعمر الله جمیع ذرّات
کائنات بنوحه و ندبه مشغولند از ظلم معرضین بیان آیا صاحبان ابصار و آذان کجا رفته‌اند .
نسأل الله تبارک و تعالی ان یحضرهم و ینصحهم بما ینفعهم و یمنعهم عمّا یضرّهم انّه هو القویّ الغالب
القدیر و همچنین میفرماید : « لاتحتجبنّ عن الله بعد ظهوره فانّ کلّ ما رفع البیان کخاتم فی یدی
و انّی انا خاتم فی یدی من یظهره الله جلّ ذکره یقلّبه کیف یشاء لما یشاء بما یشاء انّه لهو المهیمن المتعال »
و همچنین میفرماید : « فانّه لو یجعل ما علی الأرض نبیّا لیکوننّ انبیاء عند الله . » و همچنین میفرماید
« و اذاً یوم ظهور من یظهره الله کلّ من علی الأرض عنده سواء فمن یجعله نبیّا کان نبیّا من اوّل
الّذی لا اوّل له الی آخر الّذی لا آخر له لانّ ذلک ممّا قد جعله الله و من یجعله ولیّا فذلک
ما کان ولیّاً فی کلّ العوالم فانّ ذلک ممّا قد جعله الله لانّ مشیّة الله لن تظهر الّا بمشیّته و ارادة الله
لم تظهر الّا بارادته و انّه لهو القاهر المقتدر المنیع . » انتهی باری در هر مقامی ذکر فرموده‌اند
آنچه را که سبب اقبال و ارتفاع و ارتقاء و هدایت خلق است ولکن معدودی غیر منصفین حجاب شده‌اند
و سدّی حائل گشته‌اند و عباد را از توجّه بانوار وجه منع کرده‌اند نسأل الله ان یطهّر وجههم بسلطانه و یأخذهم
باخذه انّه هو المقتدر العزیز الحکیم و همچنین میفرماید : « فانّ مشیّته جلّ ذکره کمثل الشّمس لو یقابلنه

إلی ما لا نهایة مرایا کلهن لیتعاکسن من تجلی الشمس فی حدهم وان لم یقابلها من أحد فیطلع الشمس
ویغرب والحجاب للمرایا وانی ما قصرت عن نصحی ذلک الخلق وتدبیری لاقبالهم إلی الله
ربهم وایمانهم بالله بارئهم وان یؤمنن به یوم ظهوره کل ما علی الأرض فاذاً یسر کینونتی حیث
کل قد بلغوا إلی ذروة وجودهم ووصلوا إلی طلعة محبوبهم وأدرکوا ما یمکن فی الامکان من تجلی
مقصودهم والا یحزنن فؤادی وانی قد ربیت کل شیء لذلک فکیف یحتجب أحد علی هذا قد
دعوت الله ولا دعوته انه قریب مجیب.» وهمچنین میفرماید: «بعد را اسم مؤمن هم در حق آن
شجرهٔ لا شرقیه ولا غربیه راضی نمیشوند چه اگر راضی شوند حزن براو وارد نمیاورند.» انتهی یا اذن عالم
آیا شنیدی چه عجز از این بیانات از مشرق ارادهٔ مطلع اسماء ظاهر گشته میفرماید کل را تربیت نمودم
از برای عرفان این ظهور ولکن اهل بیان بعد را اسم مؤمن هم در حق آن سدرهٔ مبارکه لا شرقیه راضی
نمیشوند آه آه عما ورد علی نفسی لعمر الله قد ورد علی من الذی ربیته فی اللیالی والایام ما ناح به
روح القدس وأهل خباء عظمة الله مالک هذا الیوم البدیع وهمچنین ردّ بعض از معرضین میفرماید:
«چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هروقت شود باید کل تصدیق بنقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند.»
انتهی معرضین بشأن امت یحیی تکلم نمودند چه که آن نفوس هم بر حضرت روح اعتراض نمودند که شریعت
یحیی تمام نشده تو از برای چه آمدی حال هم معرضین مع آنکه ابداً با ما نبوده‌اند و اطلاع از حدود امر نداشته
و ندارند که از که بوده و چه بوده گفته‌اند آنچه را که اشیاء کلها بنوحه و ندبه مشغول لعمری ان الأخرس

لا یقدر أن یقوم أمام ملکوت البیان اتّقوا الله یا قوم ثمّ اقرأوا ما نزّل بالحقّ فی
الباب الثّامن من الواحد السّادس من البیان و لا تکونوا من المعرضین و همچنین امر فرموده
« که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند
بشؤونی دون شأن آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست. » حضرت یحیی بن زکریّا
فرموده آنچه را که مبشّر فرموده : « قائلاً توبوا الا انّه قد اقترب ملکوت السّموات انّی اُعمّدکم بماء
للتّوبة و لکن الّذی یأتی بعدی هو اقوی منّی الّذی لست أهلاً أن أحمل حذاءه. » این
مبشّر میفرماید در مقام خضوع و خشوع : « که جمیع بیان ورقی است از اوراق جنّت او. »
و همچنین میفرماید : « من اوّل عابدینم و افتخار میکنم بنسبتی الیه. » یا قوم بعد ذلک اهل بیان عمل نمودند
آنچه را که وحوش ارض و انس و جنّ از آن پناه بخدا برده و میبرند این مظلوم در شب و روز
بارتفاع امر الهی امام وجوه ادیان مشغول و آن نفوس باسبابی که سبب ذلّت و علّت اذیّت بوده
متمسّک و همچنین میفرماید : « او را شناخته به آیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر
همان در نار محتجب خواهید بود. » ای معرضین بیان در این کلمهٔ علیا که از مطلع بیان نقطه عرفان جاری
شده تفکّر نمائید و در این حین آن کلمه را بشنوید میفرماید : « در آن روز آن آفتاب حقیقت اهل بیان را
خطاب مینماید و این سورهٔ فرقان را تلاوت میفرماید : « قل یا أیّها الکافرون لا أعبد ما تعبدون
و لا انتم عابدون ما أعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا أنتم عابدون ما أعبد لکم دینکم و لی دین. »

سبحان الله مع این بیانات واضحه و آثار لامعه مشرقه کلّ باوهام خود مشغولند و از حضرت مقصود غافل و محجوب یا معرضین از نوم غفلت بیدار شوید و این کلمهٔ مُتقَن را بشنوید میفرماید: «شجرهٔ اثبات باعراضش از او از نفی محسوب و شجرهٔ نفی باقبالش باو از اثبات محسوب.» و همچنین میفرماید: «اگر نفی ادّعا نماید و آیات بحجّت نماید تعرّض منمائید و حزن وارد میاورید.» انتهی بارى این مظلوم در لیالی و ایام به قل یا ایّها الکافرون ناطق که شاید سبب تنبّه شود و خلق را بطراز انصاف مزیّن دارد حال در این کلمات که عرف یأس از آن متضوّع تفکّر نمائید فی مناجاته مع الاحزان الی الله ربّ العالمین قوله:

سُبحانک اللّهم فاشهد بانّی بذلک الکتاب قد اخذت عهد ولایة من تطفّته عن کلّ شیئ قبل عهد ولایتی وکفی بک وبمن آمن بآیاتک علیّ شهداء وانّک انت حسبی علیک توکّلت وانّک کنت علی کلّ شیئ حسیباً.» و در مقام دیگر میفرماید: «ان یا شموس المرایا انتم الی شمس الحقیقة تنظرون فانّ قیامکم بها لو انتم تبصرون کلّکم کحیتان بالماء فی البحر تتحرّکون وتحتجبون عن الماء وتسألون عمّا انتم به قائمون.»

و همچنین میفرماید: «لاشکونّ الیک انّ یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بألوانهم الیّ لینظرون» انتهی این خطاب از مصدر امر حضرت وهّاب بجناب آقا سید جواد مشهور بکربلائی نازل حقّ شاهد

و عالم گواه که آن سیّد با این مظلوم بوده و در ردّ معرضین هم شرحی مبسوط نوشته و در لوح هم که در آن
از ظهور حقّ گواهی داده و از رویش اشارات اعراض ظاهر و هویدا نه جناب حیدر قبل علی فرستادیم
و خطّ او نزد کلّ معلوم و واضح است و مقصود از این عمل آنکه شاید منکرین بفرات اقتدار فائز شوند
و معرضین بنور اقبال منوّر گردند حقّ شاهد که این مظلوم مقصودی جز القای کلمهٔ الهی نداشته طوبی
للمنصفین و ویل للمعرضین معرضین تدبیرها نموده‌اند و بحیل‌ها تمسّک جسته‌اند از جمله صورت
این سیّد را گرفته‌اند و همچنین صور بعضی را بعد هر کدام را در ورقی چسبانده‌اند و فوق آنها صورت
میرزا یحیی را باری بهر اسبابی از برای انکار حقّ تمسّک جسته‌اند قل :

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده   حیف کاندر شهر کوران آمده

و سیّد مذکور منکرین را نصیحت نموده و به افق اعلی دعوت کرده ولکن در احجار صمّاء تأثیری ننمود
و درباره‌اش گفته‌اند آنچه را که او از آن بحقّ جلّ جلاله پناه برده و حال عرایضی که بساحت اقدس
ارسال داشته موجود است طوبی للمنصفین حال در حکایت نقطهٔ اولی از مرایا تفکّر نمایید شاید
سبب انتباه گردد و غبار از شمال اوهام و ظنون بیمین ایمان و ایقان توجّه نمایند و آگاه گردند به آنچه که از
او محجوب‌اند مع آنکه از عالم نیستی بهستی مخصوص عرفان این امر اعظم آمده‌اند و همچنین میفرماید : و جعل
اللّهمّ تلک الشّجرة کلّها له لیظهرنّ منها ثمرات ما قد خلق اللّه فیها لمن قد اراد اللّه ان یظهره بما اراد
فانّنی انا و عزّتک ما اردت ان یکون علی تلک الشّجرة من غصن ولا ورق ولا ثمر لن یسجد له یوم

ظهوره و لا یسبّحک به بما ینبغی لعلوّ علوّ ظهوره و سموّ سموّ بطونه و ان شهدت یا الهی علیّ من غصن أو ورق أو ثمر لم یسجد له یوم ظهوره فاقطعه اللّهمّ عن تلک الشّجرة فانّه لم یکن منّی و لا یرجع الیّ » انتهی

یا اهل بیان

لعمر الله این مظلوم خیالی نداشته الّا اظهار امری که به آن مأمور بوده اگر بسمع فطرت توجّه نمائید از جمیع ارکان و اعضاء و عروق حتّی از موهای مظلوم اصغا مینمائید آنچه را که سبب توجّه و انجذاب ملأ اعلی و ناسوت انشا است .

یا هادی حمیّت جاهلیّه قبل عباد بیچاره را از صراط مستقیم منع نمود در حزب شیعه تفکّر نما هزار و دویست سنه یا قائم گفتند و بالاخره جمیع بر شهادتش فتوی دادند و شهیدش نمودند مع آنکه بحقّ جلّ جلاله حضرت خاتم و اوصیاء قائل و مقرّ و معترف بودند حال قدری فکر لازم که شاید معلوم شود سبب آنکه مابین حقّ و خلق حائل شد چه بوده و علّت اعتراض و انکار چه علّی شده یا هادی ناله منابر را اصغا نمودیم که علمای عصر ظهور بقول جمیع بر آن ارتقا جستند و حقّ را سبّ نمودند و بر آن جوهر وجود و اصحابش وارد آوردند آنچه که چشم عالم ندید و گوش عالم نشنید حال تو باسم وصایت و مرآتیّت مردم را دعوت نموده و مینمائی مع آنکه اطّلاع از امر نداشته و نداری چه که با ما نبودی جمیع این حزب میدانند که سیّد محمّد یکی از خدّام بوده در ایّامی که حسب الخواهش دولت علیّهٔ عثمانیّه به آن شطر توجّه نمودیم همراه بوده و بعد از او ظاهر شده آنچه که لعمر الله قلم اعلی گریست و لوح نوحه نمود لذا طردش نمودیم و به میرزا یحیی پیوست و

عمل نمود آنچه را که هیچ ظالمی ننمود ترکناه و قلنا اخرج یا غافل بعد از ظهور این کلمه بمولوی خانه

رفته با اصحابه الی آن جاء امر الخروج یا هادی سبب اوهام جدیده مشو مرّة اخری سبب ترتیب

حزبی مشو حزب شیعه راضی مباش تفکّر نما چه مقدار خون ریخته شد از جمله خود تو که مدّعی علم بودی

و همچنین علمای شیعه طرّاً در سنه اولی و اخری حق را لعن نمودید و فتوی بر سفک دم اطهرش دادید اتق الله

یا هادی راضی مشو عباد مجدّد باوهام قبل مبتلی شوند اتق الله و لاتکن من الظالمین این ایام اصغا شد

در جمع بیان و محو آن همّت نموده این مظلوم از تو میطلبد این ارا لوجه الله ترک نمائی ادراک و عقل تو از

سید عالم برتر و بالاتر نبوده و نیست حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان را تلاوت ننموده و

مطالبش را ندیده اینقدر معلوم و واضح و مبرهن است که کتاب بیان را اسّ کتب خود قرار فرموده

از خدا بترس در اموری که شأن تو نیست داخل مشو هزار و دویست سنه شیعه بیچاره را از امثال تو مبتلا

از اوهام و ظنون مبتلی نمودند بالاخره در یوم جزا ظاهر شد آنچه که ظالمهای قبل بحق بنا نمودند حال

صریح حضرت نقطه را از بیانش ادراک نما غمض میکنند : « الهی اگر از این سدره که آن وجه مبارک باشد

ثمری یا ورقی یا غصنی ظاهر شود که بتو ایمان نیاورد او را از این حین قطع نما . » و همچنین میفرماید :

« اگر نفسی کلمه بگوید من غیر برهان ردّش ننمائید . » و حال با صد جلد کتاب ردّش کرده و مسرور

مجدّد میگویم و التماس میکنم ببصر حدید در آنچه نازل شده ملاحظه نما نفحات بیان از این ظهور غیر بیانات

قبل است این مظلوم لا زال مبتلی بوده و متعرّض نفسی که در کتب حضرت اعلی و یا غیر نظر نماید نداشته

بعد از ورود در عراق بامر حضرت پادشاه ایران ایده الله دو ماه او ازید فاصله میرزا یحیی وارد شد
ذکر نمودیم مارا حسب الامر باینجا فرستاده اند تو خوبست در ایران باشی و میرزا موسی اخوی را میفرستیم
بطرف دیگر چه که اسم شما در دیوان نیامده میتوانید بخدمتی قیام نمائید بعد این مظلوم چندی منقطع
عن العالم هجرت نمود از بغداد بعد از رجوع مشاهده شد توقف کرده و سفرش در عهدهٔ تأخیر مانده
این مظلوم بسیار محزون شد حق شاهد و گواه که در جمیع احیان بنشر امر مشغول بوده ایم سلاسل و اغلال
منع ننمود و حبس زوراء از اظهار باز نداشت و در آن ارض بر منع از فساد و اعمال غیر مرضیه غیر طیبه قیام نمودیم
ولیلاً و نهاراً بجمیع اطراف الواح ارسال شد و مقصودی جز تهذیب نفوس و اعلای کلمهٔ مبارکه نبوده
مخصوص چند نفر معین نمودیم بر جمع آثار نقطه و بعد از جمع میرزا یحیی و میرزا وهاب خراسانی که بمیرزا جواد
معروف بوده این دو را در محلی جمع نمودیم و دو دوره کتب حضرت نقطه را حسب الامر نوشته و تمام نمودند
لعمر الله این مظلوم از کثرت مراوده با ناس کتب را ندیده و از آثار نقطه بحسب ظاهر مشاهده ننموده و این آثار
نزد این دو بوده که هجرت واقع شد و قرار شد میرزا یحیی این نوشتجات را برداشته بشطر ایران توجه نماید و در
آن ارض انتشار دهد و این مظلوم حسب الاستدعای وزرای دولت علیه به آن شطر توجه نمود بعد از
ورود در موصل مشاهده شد میرزا یحیی پیش از حرکت مظلوم رفته و منتظر است باری کتب و آثار در
بغداد ماند و او خود بشطر علیه توجه نمود و جزو این عباد شد حال حق شاهد است بر این مظلوم چه گذشت
چه که بعد از زحمتهای زیاد آثار را گذاشت و خود بمهاجرین پیوست مدتها این مظلوم با حزان نامتناهیه

مبتلی تا آنکه بتدبیری که غیر حق کسی آگاه نیست آثار را بمقام دیگر وارض دیگر فرستادیم چه که در عراق عرب باید اوراق را در هر شهر ملاحظه نمود والا از هم میریخت وضایع میشد ولکن الله حفظها وارسلها الی مقام قدره الله من قبل انه هو الحافظ المعین . هر جا این مظلوم رفت میرزا یحیی از عقب آمد خود تو گواهی و میدانی آنچه ذکر شد صدق است ولکن در ستر سید اصفهانی او را اغوا نمود و عملی نمودند آنچه را که سبب فزع اکبر شد ای کاش از مأمورین دولت سؤال مینمودید عمل میرزا یحیی را در آن ارض . از همه گذشته . اقسمک بالله الفرد الواحد المقتدر القدیر که در نوشتجاتی که باسم او نزد نقطهٔ اولی رفته ملاحظه نما تا آثار حق را بمثابهٔ آفتاب ممتاز مشاهده نمائی و همچنین از کلمات نقطهٔ بیان روح ما سواه فداه ظاهر شده آنچه که هیچ ستری آن را منع ننماید و سبحات جلال و حجبات اهل ضلال آن را از ظهور باز ندارد قد خرقت الاحجاب من اصبع ارادة ربک القوی الغالب القدیر بلی مفترین و مغلین را چاره نبوده و نیست چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی از الواح را نسبت بغیر داده لعمر الله هذا ظلم عظیم غیر از ادراک آن عاجز است تا چه رسد به تنزیل آن حسن مازندرانی حامل مقدار لوح بوده چون فوت شد آن الواح را بصاحبانش ندادند و یکی از اخت های این مظلوم که من غیر جهت اعراض نموده سپردند الله یعلم ما ورد علی الواحه و آن اخت ابداً با ما نبوده قسم بآفتاب حقیقت بعد از ظهور این امور میرزا یحیی را ندیده و از امر مطلع نبوده چه که آن ایام موافق نبوده اند ایشان در محلهٔ و این مظلوم در محلهٔ دیگر ساکن ولکن محض عنایت و محبت و شفقت چند یوم قبل از

حرکت نمود او و والده اش رفته که شاید از کوثر ایمان بیاشامند و به آنچه الیوم سبب تقرب الی الله
است فائز گردند حق میداند و شاهد و خود او گواه که غیر این بهیچوجه خیالی نبوده تا آنکه الحمد لله از فضل
الهی فائز شد و بطراز محبت مزین گشت ولکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر
از او خبری نرسید و بعد از تفریق در ارض طا با جناب اخوی میرزا رضاقلی ملاقات نشد و خبری
از او مخصوصاً نرسید در اول ایام کل در یک بیت ساکن بودیم و بعد آن بیت در خریطه بقیمت
نازلی رفت و فرمانفرما و حسام السلطنه این دو برادر خریدند و قسمت نمودند بعد از این حادثه مابین ما و
اخوی تفریق حاصل ایشان بدر مسجد شاه و ما در دروازه شمیران ساکن ولکن از اخت از بعد
من غیر جهت آثار غبار ظاهر از این مظلوم بهیچوجه سخنی نگفته الا آنکه بنت اخوی مرحوم میرزا محمد حسن
علیه بهاء الله و سلامه و رحمته که مخطوبه غصن اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نور بخانه خود برده و
بمقر دیگر فرستاد جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند چه که این امر بسیار عظیم
بوده موافق رای هیچیک از اولیای حق واقع نشد عجب در اینکه اخت او را بمحل خود برده و ترتیبات داده
بمقام دیگر فرستاده مع ذلک این مظلوم ساکت و صامت بوده و هست مگر آنکه مخصوص تسلیت حزب
یک کلمه اظهار رفت و حق شاهد و گواه است که آنچه گفته شد حقیقت بوده و براستی گفته و احدی از اولیای
این اطراف و آن ارض گمان نمیکردند که از اخت چنین امری که خلاف حکمت و محبت و حب است
واقع شود بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آنچه را که کل میدانستند و میدانند دیگر

معلوم است که چه مرتبه حزن از این عمل بر آن مظلوم وارد شد و بعد به میرزا یحیی هویت و حال مختلف
شنیده میشود معلوم نیست چه میگوید و چه میکند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرجعها الیه و
یؤیّدها علی الانابة لدی باب فضله انّه هو العزیز التوّاب و هو المقتدر الغفّار و همچنین در مقام
دیگر میفرماید «اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدین و اوّل ساجدینم» انتهی یا قوم انصاف
دهید مقصود حضرت اعلی آنکه قرب ظهور ناس را از شریعه باقیه الهیه منع ننماید چنانچه اصحاب
یحیی را از اقتراب روح منع نمود مکرّر فرموده و میفرماید «در بیان و آنچه در او نازل شده شما را از آن
سازج وجود و مالک غیب و شهود منع ننماید» مع این حکم محکم اگر کسی به بیان تمسّک نماید از ظلّ
سدره مبارکه علیا خارج است انصفوا یا قوم و لا تکونوا من الغافلین و همچنین میفرماید «با اسماء از
مالک آن محتجب نمانید حتّی اسم النبی فان ذلک الاسم یخلق بقوله» و همچنین در باب سابع از واحد
ثانی میفرماید «ای اهل بیان نکرده آنچه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید»
الی ان قال عزّ ذکره میفرماید «اگر بظهور او فائز شدی و اطاعت نمودی ثمره بیان را ظاهر کردی
و الّا لایق ذکر نیستی نزد خداوند ترحّم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنی مظهر ربوبیّت را محزون نکرده» الی
قوله جلّ شأنه «اگر بلقاء الله فائز نمیگردی آیة الله را هم محزون نکرده باشی از نفع مدّعیین بیان
میگذرند و هر گاه شما از ضرر به او بگذرید اگر چه میدانم نخواهید گذشت» انتهی

گویا بسبب این بیانات حقه است اراده نموده بیان را محو کنی بشنو

یا هادی

ندای مظلوم را و از این ظلم که در حق بیان از آن مضطرب است بگذر من در چهریق بیچاره ام و در ماه کو بیچاره ام حال ما بین مریدهای شما حرفها ظاهر شده بعینه آنچه حزب شیعه میگفتند که این قرآن تمام نیست حضرت هم میگویند این بیان آن بیان نیست خط جناب آقا سید حسین موجود خط میرزا احمد موجود نفسی که یک لطمه در دنیا نخورده و همیشه پنج نفر از رماة الله نگهبانش بوده او را مظلوم میگوئی و حق که از اول عمر تا بحال دست اعداء بوده و بدترین عذابهای عالم معذب گشته به او نسبت داده آنچه را که یهود در حق مسیح نگفته اسمع نداء المظلوم و لا تکن من الاخسرین و همچنین میفرماید : «چه بسا ناری را که خدا نور میکند بمن یظهره الله و چه بسا نوری را که نار میفرماید به او» «می بینم ظهور او را مثل ارتفاع شمس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در نهار» انتهی

هل لک اذن لتسمع نداء الحق و تنصف فی هذا الظهور الذی

یا عالم

اذ ظهر نطق الطور قد اتی متکلماً بآیات واضحات و براهین لائحات رغماً لکل غافل بعید و کل مفتر کذاب الذین ارادوا ان یطفئوا نور الله بمفتریاتهم و یمحوا آثار الله بغلّهم الا انهم من الظالمین فی کتاب الله رب العالمین . و همچنین میفرماید : «بیان از اول

تا آخر قمیص جمیع صفات اوست و خزائن نار و نور او . » انتهی . سبحان الله عرف این بیان انسان را
اخذ می‌نماید چه که بکمال حزن می‌فرماید آنچه را که مشاهده می‌نماید و همچنین بجناب حرف حیّ یعنی ملّا باقر
علیه بهاء الله و عنایته می‌فرماید : « لعلّک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقائه . » انتهی .
اعرف یا هادی و کن من التّابعین . انصاف ده اکثر اصحاب الهی و اولیای حق شهید شدند
تو هنوز موجودی آیا حفظ تو از چه بوده لعمر الله از انکار و شهادت نفوس مقدّسه از اقرار .
هر صاحب عدل و انصافی باین فقره گواهی میدهد چه که سبب و علّت این حرف مثابه آفتاب ظاهر و
مشهود و همچنین خطاب به دیّان مظلوم شهید میفرماید : « ستعرفنّ قدرک بقول من یظهره الله »
و همچنین او را حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله فرموده بقوله : « وانّک انت یا حرف الثّالث
المؤمن بمن یظهره الله . » و همچنین میفرماید : « ولکنّ الله اذا شاء لیعرفنّک بقول من یظهره الله »
حضرت دیّان که بقول نقطه روح ما سواه فداه مخزن امانت حق جلّ جلاله و مکمن لئالی علم اوست
او را ظالمی شهید نمود که ملأ اعلی گریست و نوحه نمود و اوست نفسی که علم مکنون مخزون را به او تعلیم فرموده
و در او ودیعه گذاشته بقوله : « أن یا اسم الدّیّان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و
آتیناک عزّاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف تعرف قدره و تعزّ بهائه و قد منّ الله علی
نقطة البیان بعلم مکنون مخزون ما نزّل الله قبل ذلک الظّهور و هو اعزّ من کلّ علم عند الله سبحانه
و قد جعله حجّة من عنده بمثل ما قد جعل الآیات حجّة من عنده . » انتهی . آن مظلوم که دارای خزینهٔ علم الهی

بود مع جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاء الله و رحمته و جناب آقا ابوالقاسم کاشی

و جمعی دیگر بفتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند . یا هادی کتاب شرح تو تو حاضر است آنکه اکثر را

مستیقظ گذارده بخوان اگرچه دیده و لکن مکرر رشاید نما لعلک تتخذ لنفسک فی جبار الصدق

مقاماً رفیعاً و همچنین آقا سید ابراهیم که در باره اش از قلم نقطهٔ اولی این کلمات جاری قوله تعالی :

« ان یا خلیلی فی الصحف و ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصحف و ان یا اسمی فی البیان »

انتهی . او و دیان را ابوالشرور و ابوالدواهی نامیده حال انصاف ده که بر این مظلوم ها چه وارد شده

مع آنکه یکی در حصه تش مشغول و دیگری براو وارد . باری لعمر الله به اعمالی عامل که قلم حیا میکند از

ذکرش قدری در عصمت نقطهٔ اولی تفکر کنید ملاحظه نما چه ظاهر گشته وقتی که این مظلوم از هجرت دو ساله

در صحاری و جبال سالک بود و بسبب بعضی از نفوس که مدتها در بیابانها دویدند رجوع بدار السلام نمود

میرزا محمد علی نامی رشتی بحضور آمد و امام جمعی بکلمه نطق نمود در بارهٔ عصمت آنحضرت که فی الحقیقه حزن

جمیع اقطار را اخذ نمود سبحان الله چگونه راضی شدند که به این خیانت اعظم تمسک جستند باری

از حق می طلبیم که عامل را توفیق بخشد بر توبه و انابه انه هو المؤید الحکیم و جناب دیان علیه بهاء الله

و رحمته بحضور فائز مطابق آنچه از قلم نقطهٔ اولی ظاهر شد نسأل الله ان یؤید الغافلین علی التوجه الیه

و المعرضین علی الاقبال الی شطره و المنکرین علی التصدیق علی هذا الامر الذی اذ ظهر نطقت

الاشیاء کلها قد اتی من کان مکنوناً فی کنز العلم و مرقوماً من القلم الاعلی فی الکتب و الصحف و الزبر

و الالواح در این مقام لازم شد احادیثی در شأن این مدینهٔ مبارکهٔ مشرّفه یعنی عکّا وارد شده ذکر شود لعلّک تتّخذ یا هادی إلی الصّدق طریقاً و إلی الله سبیلاً .

بسم الله الرّحمن الرّحیم

« ما ورد فی فضل عکّا والبحر وعین البقر التی بعکّا »

حدّثنا عبد العزیز بن عبد السّلام عن النّبی صلّی الله علیه و سلّم أنّه قال إنّ عکّا مدینة بالشّام قد اختصّها الله برحمته و قال ابن مسعود رضی الله عنه أنّ النّبی صلّی الله علیه و سلّم قال ألا انّ أفضل السّواحل عسقلان و انّ عکّا افضل من عسقلان و فضل عکّا علی عسقلان و علی جمیع السّواحل کفضل محمّد علی جمیع الانبیاء ألا اخبرکم بمدینة بین جبلین فی الشّام فی وسط المرج یقال لها عکّا ألا و انّ من دخلها راغباً فیها و فی زیارتها غفر الله له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و من خرج منها غیر زائر ألا لم یبارک الله له فی خروجه ألا و انّ فیها عیناً یقال لها عین البقر من شرب منها شربة ملأ الله قلبه نوراً و أمّنه من العذاب الاکبر یوم القیامة .

و عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم انّ فی السّواحل مدینة معلّقة تحت ساق العرش یقال لها عکّا من بات فیها مرابطاً احتساباً لله تعالی کتب الله له ثواب الصّابرین و القائمین و الرّاکعین و السّاجدین إلی یوم القیامة .

وقال صلى الله عليه وسلم الا اخبركم بمدينة على شاطئ البحر بيضاء حسن بياضها عند الله تعالى يقال لها عكا، وان من قرصه برغوث من براغيثها كان عند الله افضل من طعنة نافذة في سبيل الله الا وان من اذن فيها كان له مد صوته في الجنة ومن قعد فيها سبعة ايام مقابل العدو حشره الله مع الخضر عليه السلام وامنه الله من الفزع الاكبر يوم القيامة وقال صلى الله تعالى عليه وسلم الا وان في الجنة ملوكاً وسادات وفقراء عكا ملوك الجنة وساداتها وان شهراً في عكا افضل من الف سنة في غيرها .

وعن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال طوبى لمن زار عكا، وطوبى لمن زار زائر عكا، طوبى لمن شرب من عين البقر واغتسل من مائها فان الحور العين يشربن الكافور الذي في الجنة من عين البقر وعين سلوان وبئر زمزم طوبى لمن شرب من هؤلاء العيون واغتسل من مائهن فقد حرم الله عليه وعلى جسده نار جهنم يوم القيامة وعن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال في عكا نوافل وفواضل يخص الله بها من يشاء من قال في عكا سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم كتب الله له الف حسنة ومحا عنه الف سيئة ورفع له الف درجة في الجنة وغفر له ذنوبه ومن قال في عكا استغفر الله غفر الله له ذنوبه كلها ومن ذكر الله في عكا بالغدو والاصال والعشي والابكار كان عند الله افضل من نقل السيوف والرماح والسلاح في سبيل الله تعالى وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نظر بالبحر عند الزوال وكبر الله عند الغروب غفر الله له ذنوبه ولو كانت

مثل رمل عالج ومن عدد اربعین موجة وهو یکتب الله تعالی غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر

وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نظر الی البحر لیلة کاملة کان افضل من شهرین کاملین بین الرکن

والمقام ومن تربّی فی السواحل خیر ممن تربّی فی غیرها والنائم فی السواحل کالقائم فی غیرها . انتهی

صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم .

۲



BAHÁ'U'LLÁH

EPISTLE TO THE SON OF THE WOLF

D-6238 HOFHEIM-LANGENHAIN - 1982-139
ISBN 3870379081